




بازرسی شد  
۳۶ - ۳۲

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی		۳۶۷۵
نام کتاب: میزان التميز في علم الفيزياء		
مؤلف: حاج ميرزا محمد اخباري		
موضوع تأليف:		شماره دفتر:
شماره قفسه: ۳۸۴۸		۲۵۱۰۵
C ۷۹۵		۹۳۲۴

تغلي . فهرست شده -  
۲۷۹۵



بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: میزان التیاز فی علم الفریز

مؤلف: حاج میرزا محمد اخباری

موضوع تألیف: ...

شماره دفتر: ۳۷۵

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

بازدید شد  
۱۳۸۲

خطی - فهرست شده  
۳۷۹۵



بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: میزان التميز في علم الفيزياء  
مؤلف: حاج ميرزا محمد افشاري  
موضوع تاليف: ...  
شماره قفسه: ۳۸۴۸  
شماره دفتر: ۲۵۱۰۵  
۹۳۲۴

نظري - فهرست شده  
۲۷۹۵



سکه بنفشه آینه  
 در علم لغز  
 از نایب است مردم حاجت  
 و عبادت

سکه بنفشه آینه  
 در علم لغز  
 از نایب است مردم حاجت  
 و عبادت

چون بفرمود خوارم کرد  
 و با بزمی که شد در آن  
 و نشاند آن بزمیان  
 و در آن بزمیان  
 از بزمیان که در آن  
 و در آن بزمیان

فراق و جدایی  
 حجاب کینه و حسرت  
 غنای مردم که در آن  
 و در آن بزمیان

در آن بزمیان  
 و در آن بزمیان  
 و در آن بزمیان

در آن بزمیان  
 و در آن بزمیان



[illegible]











کل شیء معنی کل شیء و در مرتبه دوم مشفقان و مشرکان و با کمال شرف  
فاضلانند و در مرتبه سیم سوره میباشند و با جود در این مرتبه شرف  
و در مرتبه چهارم محققانند و غایت کمال نیست بعامه مکلفین بر این  
لحقی الحق بیکسایه و طول الباطل و لا بد است ایشان را در مرتبه شرف  
در مصطفی کات شرعیه و از ایشان قطعت صدور از شایع اول و قطعت  
از اطلاق بر مرتبه شایع ثانی و قطع بیافا حکمران ثانی و قطع بوجود  
عمل بر مرتبه و با طریق محضیل اینها و قطع در کتاب و صادر از انوار و قطع  
الهیات کلیات برهان قاطع بیان شده است و اخیر دلیل عقاید  
تکلیف است باطل صریح بر این موجودیما عندنا من الحقیقه الفلانی  
و اما کان حق و صدق و وجه شمس شلال فیما فی الا و در کمال بنا  
و صاحب این مراتب فقه فاضل محقق است و خط عظیم این راه را و توفیق  
و عیب در اعتقاد است اقوال و افعال است و حفظ از این عقاید و کمال  
سبب اطلاق اینها است و غایت الوضوح و قاطعیت اینهاست و بطلان  
همه عقاید و انحراف از اینها و اعمامه مکلفین است بر این عقاید و لا تأ  
و اختلاف و انحراف و تصور شرعیه و اینها را با اعتبار و تلبس و از  
کمال انحراف و از انحراف و از انحراف است با اعتبار و اینهاست و

افق

و انواع و اصناف و اقرا و تکلیف است با اعتبار و اینهاست و در مرتبه  
است و نفس حکم و از هدیه است و در مرتبه اینها است که یکی از اینها  
حکم نقل از مرتبه است با اعتبار این مقام در مرتبه خود از عقاید و عقاید  
سند کارانه و در مرتبه است و اب میزد و از است و احکام اینهاست و عقاید  
یعنی که و حکم و طهر و حور و عی و در مرتبه اینها است که یکی از اینها  
الذی ایشان و صدق و قولی اند با اضمحام با همه فساد و موضوع و لفظ  
با عدم اینهاست زیرا که صحت لفظی و اعمامه موجود است در صدق سلف  
و زمان اغراض و معنی و بصیرت کاتب الفقه و حکم و حکم صاحب  
التفکرات لهذا اطلاق لفظ صریح بر نهاد و عقاید اما متخلفان اطلاق  
اطلاق لفظ بر موضوع له است و از باب ثانی با اعتبار است و ثانی  
اطلاق لفظ اعم از اخبار زیرا که لفظ اصحاب سبیل است بر عقاید و عقاید  
اما متخلفان و سون کمال و نیز شاید بر محقق قول علی الهادی علیه السلام  
است و حدیث طویل در دفع صوتیه که طریقه اینهاست و عقاید  
و قولی که حدیث در جواب اینهاست که گفته و از کار معنی با محقق و که  
فایده اینهاست و عین محقق است که در حدیث عقوفنا و حدیث که در حدیث  
از مرتبه شرف است و هو شمس بعرفه غیر نادر صوتیه اما می باشد و

و انما

مجلس

در این مرتبه و در این مرتبه و در این مرتبه



















بما أتت به آية الله است قال علي عليه السلام في وصفهم فلما جئهم عطفه  
وأمانت نصر حتى دنا جليله ولطف غلبه وبرق له لامع كثير الهمم  
فأبان له الطريق وسلك به السبل فلما قصص له أبو بكر عليه السلام  
وذكر الأمانة وثبت رجلاه بطمانينة من نرف في فرا الكثر واللعنة  
عما اشعل قلبه وارضى به وفيها أرحم الله به إلى بعض الصدة به  
أرحم الله به في عبادي مجتوبين وأحبهم ودينهم في الدنيا والآخرة  
وبكرهم إلى ما ذكرهم من خدمتهم طربهم أحبتهم وإن عرفت عنهم  
مشتك قال بأرب وما علمتهم قال برقوق الظلال بالنها كالأبرار  
المنجوق عظمه ويحرقه في عزوب القبر كل من الطير إلى أوكارها عند  
الفرز فاجتمعهم الليل والخلط الظلام ودرست العرش مضيت  
الأسرة وخل كل جيب مجيبة نضبو إلى أقدامهم وعرشوا إلى رجبهم  
وفاهم في بكائي ودفنوني في أفاعلي وبارك صاخر وبالك وبارك قناؤ  
وفاهم في قيامهم وقاعد وبارك راع وساجد يعبى بالبحر كل من الطير  
وبكرهم في كبرهم ورجعهم إلى ما عظمهم تلك الأذن من نرف في عطفه  
يحيى من تحتها كاعبر عنهم وأتاه لو كانت السحوا والذكر من دما بها  
بش مؤل منهم لم كسفلها لهم والكال شابل يوحى في عطفه

عليه

عليه يوحى يعلم أحدا ما أراد أن يعطيه وأبش من نعمهم فلما خاضوا جليله  
كحضر من أعبى المؤمنين أبش من أروا عاى صغى أشاف الموحى  
أنت وعلينا من باراد وابدال وسباح ونجاة ونفيا وأصفيا  
فأوليا وندها وأمثال ذلك من الألفاظ الخاصة كرجعي أنا فينا  
حضر من صاخر عليه السلام ذكر دعاى أم داود فام بردها من  
وصلوات برأش من سادة أشك في ألسنه دنيا طلب كل  
يكوش ودم انده عطف طليان بخواهر نفس كاند مؤل طلبان  
كدر باقياشك مجيب أنا خير جنتي اند وخبر الأكم اند ونفصيل  
طواينا فشان در عين يوم بار خواهر شد اشاء الله تعالى  
جوز في الجمل الرجال إلى برسه طاعة مسخرة منك بالانك من آخره  
أزهدل وقال رقتهم ودل بديها والخوف ككسره ما يقان منبر أنتك و  
يقام من رسله اند قال تعالى لا إله إلا الله لا حول ولا قوة إلا بالله  
ولا هم يجرؤن من المؤمنين أسود وكو كدر اند فاشك في عطفه  
كلام دل شاك كاشك في طالب مطلوبه مؤل في غلام كاشك  
يحيى في كاشك وفرد في معنى متعول باينناج نفس اند في عطفه  
فامونده وحق الإنسان وأرشدك أنت برأي خلاصه طبعه أنه ك

هم











اشعار عطار در نظم این محاکمه بسیار در قصیده که در جمل این  
 شعر لطیف و نو شده و مولای در بیان منسوب به شمس بوده و فیه  
 بالمره بر داشته اظهار غلو در تشبیه و تیر از اهل خلافت کرده اند  
 چنانکه بر شمعان واقع است و سید محمد نور بخش که در علوم شریعت  
 و فقه شیخ احمد بن محمد علی صاحب کتاب مذهب تابع است از کتب فیه  
 است و صاحب مذهبین و موجز حارثی و غیره لک و در سائر کتب  
 شایع طریق معرفه ایشان است شیخ هم از ایشان بوده است و شیخ  
 ابن سیرین مدینه طبرستان است از مخالفین و قتالی چنانکه  
 قتل و بیهوده از کشته غلبان و ایشان در این کتب از ایشان سوزند  
 اند بهر هر چه کتاب ابو زید بطایع و در ضمن آن سؤال و جواب چند  
 که دفع شهادت و افسرد و خصوصاً اکثره قائل می کنند و در این میان  
 که مذکور است عار که مدوح است شخص بشود اگر در بای قضا  
 در عرض آید و حضور حضرت امام جعفر صادق که فرمود  
 و اما نسبت که بیان تر آید و گوید هیچ نصیبی نگذاشت از این بهر  
 شریعت و این معنی الطغیان و از رجال با اطا در شیخ و محقق  
 بطایع و حقه بلویش رسیده که از این بعد از و نسبت نمود که حضرت

صادق هر زده باشد که موجب تکفیر نباشد چه جواب سوال می  
 اگر گویند که ملا فخر و شیخ همان در کتاب خود تکفیر فرموده اند  
 جواب که کتب اولی که نوک و مبتدا از سائر اصول دین بر علی قلب زد  
 جمله اعتقادات است از جهاد با اهل حق و تکفیر و تظلم و غیره و  
 مذکور است که در این جای نیست و قائل است که هیچکس از ملا فخر  
 شیخ همان معاصر نبوده و اند که از قول و فعل ترشید و حقه  
 کرده باشند تا بعد از ایشان از اعتقاد و من خبر شده باشند و قائل است که  
 اهل طریقت با اصطلاح چند مانند اهل شریعت و سائر از این  
 فنون و مخالف است تا کجای از اصطلاح طایفه نطلع نباشد  
 چگونه از عبارت ایشان مطلب ایشان را می فهمد و از این که در  
 دو زمان حضرت صادق علیه السلام بودند و ابو جعفر و ملا فخر  
 این از قضا و محققان و غمزه مذکور است و نسبت به خودی و ابوی  
 کون به از و سالی محققان و زهاد ایشان که در این زمان  
 بصورتی شده اند و مرجع اهل شریعت و طریقت عالم بود و از این  
 نیز است و احادیث صادق و فیه دم و طبع بر ایشان نهاده است  
 و من بعد از این نسبت با ابو جعفر و ملا لک و اهل شریعت و فقه



و نسبت بپشتان نور عبا را اهل طریقت ایشان می گویند که تمام رتبه اعتبار  
در محیی علی بن جودم ازین مرتبه و نسبت به روح بیشتر از آن نبوده و  
صورت کلام حدیث حسن و عدم در حق فرموده شده است از آن است  
علیه السلام با از آنکه بعد از آن حضرت و تمام آنکه علامه حلی  
ایشان را از آن حضرت صادق علیه السلام ثابت دانسته است  
و گفته اند از فضل تقوی و رسالت آنکه سیدنا الشاه حضرت امام  
جعفر صادق علیه السلام در حق فرموده است که آنحضرت  
باز من بود که اری چنانچه و صاحبان و صاحبان الهی و صاحبان  
عنا به الحق و صاحبان الهی و صاحبان الهی و صاحبان الهی  
الایضاح الی الباطن و ادع الی تبیین الملائکة السلام و از این حدیث  
ثابت شد که من از عاقل بودی و حضرت امام جعفر صادق  
بودم و سیدنا آنکه در کتب معتبره علماء و ائمه مد کور است  
و از این حدیث که من صریح نموده که لو لم اصل الی جنتی  
لکن کلک لایز صریح است باینکه من از امامت آنحضرت و اعطاء  
بکس از طریقت با امام زمان خویش اگر گویند که شیخ عطار در آن  
الذکر بآیه و روحی در شوق از تو نقل کرده اند قول شیخ جعفر

سوره

سوره الله و قول لا اله الا الله انا عبد الله و سید ایشان نبی خدا را  
نموده اند ما فضل ایشان را در حق توفیق بنمودیم و از این حدیث  
که در کتب کویا نقل آنکه من معاصر حضرت صادق بودم و ایشان  
معاصر هلاکوخان با فضل عالی و بیشتر سیدان ایشان غاصب  
و ایشان سیدان سیدان و ابی و افضل کرد و اند و آنکه از زبان  
شهادت نام زنده اند از کجا مشخص شد که آن تاویل از صادق بودی و حضرت  
و کلامت علماء و سید و سید غایت که احوال شیخ از این قول که هیچ تاویل  
تاویل نیست و در حدیث صفار و صفار و صفار و صفار و صفار  
و هشام بن سالم و سید الطیار و غیره الطایف و غیره و غیره و غیره  
داده اند و قول من صفار و سید سید سید سید سید سید  
شهر و اند و سید آنکه از کجا که این قول بعد از قبول ایشان در حدیث  
بعض حدیث امام جعفر صادق علیه السلام بود و است پیش از آنکه  
قول و نقل فاسد و کفر و زندقه ممکن است باینکه من از امامت  
بلکه سید عالم و سید آنکه چون ثابت شد که من سید عالم  
صادق بودم و ام و این از آن حضرت صریح و قوی و از این حدیث  
باینکه ایشان از آن حضرت و از حق من نکردند که آنحضرت از حق

سوره







عبدالرحمن از زمان ائمه هدی علیهم السلام و احواله و احوال ایشان  
و از عظماء اسلام و مکتبهای امامیه و مدح در اخلاص و محبت  
بر سر اینست مضامین غلات و اشیای دینی اگر کوی و دلبسته  
انجام مکتب نیست خطاست بر روی و حق علیهما السلام که باید کرد  
فعل عثمانیه و دوازده و یونس و مکتبچه خواهد گفت آخر  
یکی از خطباء امام جعفر صادق و مانند ایشان بودم بلکه احادیث  
دم از امام علیه السلام در حق ایشان در کتب احادیث موجود است  
و در حق من حدیث دم هم موجود نیست **فانقوا الله و یحیی الله**  
ضمیمه و بیل للظالم اذا قسبت به المظلوم ستم انکم انتم جاعلکم اهل  
از من و دایم کرد و اندر مقام اثبات ادعای امامت و الوهیت  
کرد و اند و از ان دعوی خداوند را میپندارند و مقام اثبات ادعای  
خداوند و خود در حجت خطا را بر من و افضل کرده اند اگر کوی که محمل  
قرامطین و از قبل جمیع برای سخن محمل گفتن برای برادر من  
و حق من بود و چند حدیث معتبر از ائمه هدی علیهم السلام در  
مدقت و لرصوفان بنابر سبب است و ما را منع از نادیده گرفتن  
نموده اند گویند که حفظ حق در وضع اول که در اسلام پیش  
نیست

علم برای زهاد و ستمیان بوده است چنانکه امام شریف در کتاب  
مختصین آن نموده و ما را جای در کتاب فحاشا لانی از افضل کرد  
که این لفظ بر غیر از اهدی صحیح الاطلاق نیست و از باب حفظ  
شعبان از راضطالح امام معصوم علیه السلام عارف گویند و  
در ادعیه مرتبه و مناجاتهای او احادیث معصومیه منع و محال است  
مثنوی و مضاف است اینک در دعای کبیر با غایب امامان الهی ازین  
فرموده اند در دعای سبغی تقدیر لجنات العارفتین فرموده اند  
و مناجات العارفتین یکی از مناجاتهای یازده گانه حضرت سید الشهدا  
علیه السلام و همه توانبهای با زمانه علیهم السلام مشروط بلفظ  
عارفانچه است اگر کوی مراد از عارفان عالم است که در این معنی لغز  
و عارفان عالم است زیرا که اشتغال عالم که مضر و عیاسا نعلم  
که محقق دانستن است و اشتغال عارف که منور است اشتغال  
است که مصلحت جمعی و بعضی شناختن است و علم بقی صحیح است  
لازم ندانند و معرفت علم را لازم دارند و توضیح این سخن آنکه علم  
داریم که ایستند و پادشاه روس است اما اگر جمیع ستمیان  
محسوس باشد و در حضور تمام ستمیان عاجز و آنکه میدانیم که ایستند







چپست و بیان حد و دان بر شایع و الجب است با تکلیف بتاریخ هب  
 علیه السلام باشد و این مسئله ضروری است که هب است  
 موضوعی که بعد از ظهور و حجت و بعد از تبلیغ شریعت میسر شد و در  
 زمان حضور نبوی و وصی و ولی معرفت نبوده باشد بدعت و مکلف  
 بمعنی نشان خدایه که عیار بنا بر این موضوع است قال علی الله  
 علیه و آله و سلم کل ما خلا لقا السنه و البذره و قال کل ما بعد ضلاله  
 و کل ضلاله سبیلها الا انما رشتگی نیست که هر ضلاله با عیار آخر  
 نیز هر چه را عین میگویند اشد بود و تراب معتد مانت فاست چنان  
 میشود که البذره ضلاله لقول علی علیه و آله و سلم کل ما بعد ضلاله  
 و کل ضلاله منکره بقره العقل و الشرع و کل ما بعد منکره بقره  
 العقل و الشرع و توضیح این مطلب آنکه چون امام علیه السلام فرمود  
 که ما صیاهل البیت شر علیهم است و در حدیث دیگر فرمود که شر  
 نیز الهی و القاری و الذی لشر کوا فسر علم حکم بکفر با ضلالت از حد  
 علی علیه السلام را منازوی بنویسد و اما سوال از موضوع ان از حد فسد  
 علیهم السلام نموده و در جواب منسوب بخالد و الحجاز فصدت و فکله  
 ما یقول شهادت از علایق است بر سبب من و نام و آخر من ناصبی و من

در حدیث

در حدیث

پس چون موضوع ناصب مشخص شد حکم بر ایشان نظر باز شد علی علیه السلام  
 و الجب علیهم کشت و چون صورتی میل از زمان نبوی و در زمان نبوی علیه  
 علیه و آله و سلم نبوده اند و مختصر ناخوار از ایشان و رتبه نبوده و بلیغ  
 مستقبل که با یاد و بگویند در آخر الزمان قوم بلیغ الصوفیه و صبیح  
 و شایان الحادیت فرموده اند و در زمان حضرت صادق علیه السلام  
 هر سبب که حدیث قدس علیه السلام در این زمان فرموده بقال لهم الصبیح  
 شایان حدیث قدس علیه السلام در این زمان فرموده بقال لهم الصبیح  
 برسد که بیان علایق معرفت حق و شر از روی کرده و در بیان کرده و این  
 خصوصیت است که حضرت علیه السلام فرموده اند که هر طریقه  
 مغایره طریقت است و در این عبارت اشارت بر اینها نشان و مخفی  
 طریقه برای خود نموده و بیان نسبت با این میان طریقتین فرموده اند  
 پس مضاد از این میان میماند که سلسله از شاد ایشان با همه حد علیهم  
 السلام نموده اند مانند نقش بند که در میان یک شعبه از حد  
 خرقه را با بوی که میرسانند لهذا جو از نظم و در ایشان افضل است  
 علی علیه السلام در میان صحابه میرسد و از او اعتراف با امامت است  
 و قول بوجود و جود حضرت صاحب الا علی الله و رحمة الله و بقیه

در حدیث



و سلسله طریقات ایشان محض نامبر الوهین می رسد مانند **مثنوی**  
که سلسله را کبیر بنیاد بخون و از وی با حضرت میرساند با محض  
اعاظم القیاد میرساند سلسله که محض حضرت میرسد و او خلیفه  
ارشد حضرت سید الشاجد است مانند سلسله که بار ابراهیم ادهم  
میرسد که او بنیاد حضرت وراثت دارد و میرسد و با حضرت ایما  
جعفر صادق مانند سلسله که سلطان ابو یوسف بطایع میرسد که  
او ارشاد را از حضرت میرساند و تا امام علی رضا علیه السلام  
مانند سلسله که معروف است که میرسد و اکثر را بطریق کبر در  
ولا بازمی آید کبیر بنیاد می شود و اکثر آنها در و **مثنوی**  
اند با ابو یوسف بطایع اکثر آنها که در مازندران و تهراند و ولایت نورالدین  
سلطان ابو یوسف ادهم و اکثر آنها در ولا با اشراف اند معروف است که میرسد  
چهار سلسله طریقات است که مشعب چهارده شعب می شود و بقا  
دستی که بسبب نبوده است باز شاد و قیام طریقت بوده است که  
شعبه نبوده اند چنانکه شرح فرمایند طریقات میرسد و در عظم القیاد  
ز بعد از محمد شاه است که کل اولیاء و شاهان است و محمد در **مثنوی**  
ذکر او خواهد آمد ان شاء الله تعالی و باید داشت که در طریقات بنابر

کتب لغت و ادب و فصاحت و اشعار و خطبه شهادت و ابیات کسان لفظ  
صحت و در و پیش و ملاسموع نشد بود و اول این لفظ صحت می رسد  
و سالت رحمان حضرت خانم صلی الله علیه و آله و سلم جاری شده  
که اخبار را بوزن فرمودند و ظهور و صدق این لفظ در و **مثنوی**  
صادق شده است و پیش از این زمان احدی را صحت نمی گفته اند و در  
لفظ فارسی بعضی می گویند و چون علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
و ان سلسله می رسد است صوفی را بر این فارسی در و **مثنوی**  
ملک انا امام عالم حلی که در عرب و عجم نشین بود و رحمان بنیاد  
بر مشیخ حال ایشان و اسرار اخلاقی است که از هر چه میرساند **مثنوی**  
ان کردی که نولماتوایی **مثنوی** بر باز و حسن و نادانیه **مثنوی**  
صیبا ایشان کارشان و تحقیق در ایشان **مثنوی** تحقیق از ایشان که  
شد **مثنوی** از ایشان که بد **مثنوی** الضالون را حال ملک **مثنوی**  
که هر چه بدین از بعضی **مثنوی** ایها القوم الذین فی الدنیا **مثنوی**  
حاصل شود و سوسه **مثنوی** که از یکبار **مثنوی** غیر الحبيب **مثنوی** اما لکم من قاء لا  
نحب **مثنوی** و یوشد **مثنوی** اما که می بیند و لغت یونان که در **مثنوی**  
خیال بد می گویند اند که ایشان مطلب را خلیل و تفسیر و تحویل می کنند



[illegible][illegible]



علاوه بر این است که در شبهه ثالث از عظمای امامیه و سایر کتب  
و عقاید و صوفیه مشهور است و مذمت هیچ وجه از ائمه و اصحاب ایشان  
در حق او مذکور نیست بجز قول ملا فلاس که شیخ همان چنین  
بدانستن تقلید در مسئله نبوت است که خلاف حدیث و ایه است  
بلکه اخبار را احاد است و اینست مؤثره المتبادر در مصنفات و چنین  
و باقر ثانی و صادقات مذمت بر سبب صریح موجود است هر چند در  
زمان او اسم مصوف نبود و اسم مصوف نبود اما صوفیه که زهادت  
باشند سلسله های ایشان خود را با و برسانند که از خاک است  
او امر ائمه هدی علیهم السلام را فاسد است و زوایا مدح علی علیهم السلام  
از وی باخراش و از ائمه هدی علیهم السلام تسبیح را می بردارد و بسیار  
غریب است که شیخ مجتبی با آن انکار شد و برایشان از بزرگواران  
الافوار باب کرامات حسن و حسین معتمد ساخته است و در آن باب طریقی  
ارفعه است و عند الخنفی و از رجال عامه تابعین بصیرت است و  
زهد ظاهر می داشته است لهذا او را صوفیه بر شدانگشته اند  
او بیا اهل بیت دم رو که هست بهر غیر سنی باید داد و دست  
و سبب از سنیان عامه را بجهانم امون صوفیه که اندر باید داد

کتاب

کتاب

کتاب

که استماع غنا را استعمال از لایحه و در حال ذکر و تضرع و شوق و نهی  
جهت ترویج از ائمه هدی و از مقابل بعضی عامه صوفیان است و طریقه  
مخالفان ائمه هدی علیهم السلام است هر که عرقه و شجره از طریقه  
و انباشته و ندارند و در حفظ شایع مقامات اهتمام و در بزرگداشت  
از مستحبات را فریاد میکنند و نمیکند و چه جای اهل در احوال و  
استعمال مکرر مقامات و انباشت در مقامات و احکام از فیهام اهل طریقه  
ندیدم که غلبان کنند و مرا ائمه چند خود را سنی بدوین ائمه  
پناهی چه از کتابهای جسته اند و صاحب و شریفات را صریح  
الله و سلوک و سبیل الله نمایند و رجال ائمه امام علیهم السلام  
بفرمایند که کان لله و طبعاً فهو لنا و بیفرمایند کذب من ذم ازین  
شبهات و هو متکبر بر حق و غیره و بیفرمایند من اعترف بحقوقنا کم  
به حق حق و نا و خارج باب حاد بعشر از جناب امیر المؤمنین علیهم السلام  
و زایا نموده است که العی فی ربی الصوف قبل الصفا و جعل الدین  
خلقت الصفا و استوی عند الله باحی و الفضل المدنی الا ان کلکلی  
الکون فی خبر العی و صوابی و الاخوان نیز از بعد از و زایا  
کرد و است که کون که عرفا امامت را در دست سلفین خلعتان کنان

کتاب











التي بها صرح غيرة است كخلافه معتقدا ان ائمة و ما هو في انا يحجب  
 تمهيد يكون من ائمة اظهر ان مطلقا البصر غيرة مولوي كوي كوي  
 چند شعر من ائمة كهنه ما دروغ . تا كه ما بشد زانها را فرغ . و اين  
 و جرم و هم منقش هفت دلايل بود و دلايل ديكر بود مانند قول  
 او كه اكثر اقتدار او اهل كونه خواهند بود و اين معلوم است كه اهل  
 كونه در صدر سلف معلوم الشيع بود و اندر ديگر ائمه مانند اهل  
 ثم در بدو هم بگو ائمه را فخر و العاقل كنهه الاشارة سبحان و سبحان  
 من سبحان مفر ما به و لنا كل رسول الله عبد محض او خالص لمحمد  
 الله تعالى و اهل بيته نطقه و از همه هم الرخير كل ما بينهم قوله ان  
 هو الحق و عند العر علي حكاية الفتر قال تعالى انما يريد الله ليبد  
 عنكم ارجس اهل البيت بطهر كنهه فلان ايضا ائمة الامم الا مطهر  
 لا يقاين كونه ذلك فان المضاد اليهم هو الذي في دينهم فما يصفون الله  
 انهم الامم لم حكم الطهارة و المقدس في شهادته من النبي صلى الله  
 عليه و اله و سلم اسكننا الفارح به بالطهارة و الحفظ الايج و العافية  
 حيث قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم سلمنا اهل البيت  
 و شهدنا الله انهم بالانجيل و ذهبا الرخير عنهم و اذ انزل ائمة ان ائمة

الامم مطهر من حدس حصلت له العايلة الا لغيره و الاضائة فما خلعت  
 باهل البيت في قلوبهم فمطهر و من بل عين الطهارة انما هي كلمة  
 و در اينجا با اين چند نصير محمد صبا مانت است و اجملة اعطاء بعضه  
 اهل بيت عليهم السلام و ائمة اقصوة و الذات و اشاع ائمة را و  
 بالبقا و اين چهار قول و در قوجات فخره ان بابت الصلوات  
 و انما في قصه له ائمة عشر رجاء طيلة مثال النبي و الاثمة الاثمة في  
 نصير محمد است محض مذهبنا عشره نصير قوله نظما  
 و ائمة في ائمة و سبكه . علي غم اهل البيت بوجع المني  
 فاطمة المصونة ائمة الهة . بل ببقا الا المودة في الفخر شتم  
قوله نظما . اذا دار الزمان علي عرف . يلم الله قلمه فاما  
 و اذ دار الزمان علي عرف طهر صور . فافق الفاطميون بجه سلفا . و اين  
 شيخ مطابق است بايچه بر زبان و غيل خراجه و نصير قاتل و خور  
 ظهور قائم اليهم علي السلام جاريد و بود كه خروج امام لا محالة  
 بنوم علي اسم الله و البركات . و حضرت رضا عليه السلام فرمودند  
 كه اين كلام از دوق العاقل بر زبان فوجايد و هفت كلام او در ديد  
 و شش هكره و مقام اقتدار على كتاب و سنت كنهه است فاعلم ان الامر























تسلم عليه قال عليه السلام لا تتر في ضياله ولا تترك في ضياله اخوه واهله  
 فلهذا قلت قيسنا ان تقول ما تقول فقلنا عليه السلام لا انفاسيون  
 انما نحن في الضلالة والجهالة والاضلال واليه اطمأن يكون ولنا عينا  
 عامرا وان عجل ما عجل قال نعم فتولوا طابوا العسل فاجرا العسل فلو لم يمشوا  
 خلفنا افعال عيسى اخرج ما بينك والحمد ما اخرج من بينك الدنيا الا  
 والله ورسوله ويحيى عنه واسم عيسى الله على ما بينك من النور بيننا  
 وبينهم عيسى الى ان تشرق الدنيا وترجع الى ما بينك وبيننا ان ربه  
 زكيا هو لا يفسد من بيننا الا ان يكون في ذلك كفاة له ان هو لا يفسد  
 من اهل الدنيا الا ان يفسد قلبه عند الموت فبالحق الله طاهر من  
 الدنيا ما بيننا ورسوله صلى الله عليه واله واهله العترة عليه السلام  
 فلهذا قلنا نصيبه رحمه الله تعالى في الدنيا والآخرة من نصيبه من نصيبه  
 المقصود من انما جاء به من قوله تعالى في المصطفى صلى الله عليه واله  
 شكوه ما داه وكنتم من نصيبه فلهذا قلنا انما هو عليه السلام  
 جاء به ما ذكره في الدنيا والآخرة من نصيبه من نصيبه من نصيبه  
 فلهذا قلنا انما هو عليه السلام من نصيبه من نصيبه من نصيبه  
 فلهذا قلنا انما هو عليه السلام من نصيبه من نصيبه من نصيبه

سئل عن رجل سرق  
 من ثوبه ثوبا  
 من ثوبه ثوبا  
 من ثوبه ثوبا

است قال قلت له جعلت فداك الرجل من اخوتي يبيعني عن ثوبه  
 الذي اكرهه فاستله عنك ذلك فيكره ذلك فلهذا قلنا انما هو عليه السلام  
 فقال لي يا محمد كذا نصيبه من نصيبه من نصيبه من نصيبه  
 فلهذا قلنا انما هو عليه السلام من نصيبه من نصيبه من نصيبه  
 فلهذا قلنا انما هو عليه السلام من نصيبه من نصيبه من نصيبه  
 فلهذا قلنا انما هو عليه السلام من نصيبه من نصيبه من نصيبه  
 فلهذا قلنا انما هو عليه السلام من نصيبه من نصيبه من نصيبه  
 فلهذا قلنا انما هو عليه السلام من نصيبه من نصيبه من نصيبه  
 فلهذا قلنا انما هو عليه السلام من نصيبه من نصيبه من نصيبه  
 فلهذا قلنا انما هو عليه السلام من نصيبه من نصيبه من نصيبه  
 فلهذا قلنا انما هو عليه السلام من نصيبه من نصيبه من نصيبه

ایمان المؤمنین و المؤمنات و جوارحهم بر سره تمام مشاب و لذلك قال  
 ربنا انك ارحم الراحمين و ما اخطأ حضرت ربا لسانه و ولايت ماب  
 صلى الله عليه و آله و اقبلوا ايوت و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 است و ايوت و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 بر سر ايوت و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 ربا است و عليه السلام ايوت و رجايم و ابراهيم و ابراهيم  
 حد و چهارم حضرت خدا و ن عليه السلام و رجايم و ابراهيم و ابراهيم  
 و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 انشقاق العزائم و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 قبل است و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 و مطهر و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 بنا و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 ما را شا قول كوتيد و مطهر و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 در وجه اشعار است كه همچنانكه مطهر و ابراهيم و ابراهيم  
 نكاح و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 بر سر است و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم

و نمر خط و علوه و نصير فافع است و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 بحسب احكام ط ك و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 فاروق است و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 شاه و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 حق انا و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 خود و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 غيبيل و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 بنك و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 است و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 الله عليه السلام و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 صل و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم  
 و رجايم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم و ابراهيم









پره از دوزخ اغشا و خوکشاده است چند شرف از اهلان از دوزخ  
 غنیمت کوه بشود گفت روزی مصطفی علیه السلام از غنیمت کوه  
 بعبر نا آمد که گفت است بر سر خواست کنایا علی علیه السلام  
 برادر کردی **بعبر** کنایا که ای تو پیشوا در غنیمت کوه خواست  
 هم شایسته خواستام **معیان** هستی در معنی امام **معیان** سر و پای  
 بخان کرم قول نا کندهی این زمان **مندی رسول** در هر زمانه  
 بر زبان آخرش ترکش مکنوفند **بلان** هستی تو مولا و جلاله  
 از جنتیم بر ملا و در زبان هست در میان هر از این **بلان**  
 هر متوجه از او در جواب سوال **معیان** از غنیمت کوه **معیان**  
 قول نا **معیان** ملاطفت کوه **معیان** که نا کردی **معیان**  
 خدا با انبیا ایمان بگوید **معیان** که نا کردی **معیان**  
 بکر ایمان کردی **معیان** ایمان از این **معیان** که نا کردی  
 خدا را او شد محبوب **معیان** خدا در میان ایمان **معیان**  
 مذهب ارجحان **معیان** هر یک کس کوه **معیان** نیست **معیان**  
 جهان بر رخ **معیان** نه **معیان** که نا شد **معیان**  
 چو جامه تمام انبیا **معیان** که نا شد **معیان** که نا شد **معیان**

غلام اولیا

غلام اولیا از او و بکشت **معیان** که نا کردی **معیان**  
 داری خدا و غنیمت **معیان** که نا کردی **معیان**  
 بکشت تو **معیان** که نا کردی **معیان**  
 هیچ **معیان** که نا کردی **معیان**  
 نا کردی **معیان** که نا کردی **معیان**  
 اولیا از شاهرا **معیان** که نا کردی **معیان**  
 معنی از علی **معیان** که نا کردی **معیان**  
 تواند **معیان** که نا کردی **معیان**  
 کوه **معیان** که نا کردی **معیان**  
 روم **معیان** که نا کردی **معیان**  
 ز لطف **معیان** که نا کردی **معیان**  
 از کوه **معیان** که نا کردی **معیان**  
 خدا **معیان** که نا کردی **معیان**  
 دنیا **معیان** که نا کردی **معیان**  
 که نا کردی **معیان** که نا کردی **معیان**  
 صانع **معیان** که نا کردی **معیان**

غلام اولیا











بهدر که تو انحضرت علیه السلام را اما چه بدی و منتهی و شرفی  
 و خواج همه خوب میباشند که او را باحضرت در هیچ درستی از  
 اسلام اگر کسی نداند که گفته است که کو کوی نام و در کربلا تا پیش تو  
 حسین را ندانم که تو هم اخوند صاحب چنین بوی و هیچ نسخه شریف  
 و به شدت است ما نسخ فتح قدیمه است و بلکه آن پیش چنین است  
 همین مرد گستاخ و درشت بک که همین رو کوی نام که بک که اگر  
 کو به او عید الرحمن بن الحکم را ناچو باشد است که تو هم نه چنین است  
 که در اصول کافیه مرئیست که انحضرت علیه السلام در کربلا برین علم  
 حسن علیه السلام فرمودند که اگر من حجت با منم او بدیم چون خود و اگر  
 فوت کردم اگر عفو کنید بجز این است و الا حضرت بجز این و لا نامم و این  
 بود شفاعت موعود که در مشغول این اشاره شده است **لیک** به  
 غم شو شمع نویم و این مشغول غم که میگویند که مولوی گفته  
 است غم بخور غم از شمع نویم و خود در هیچ مشغول غم که **بلکه**  
 مشغول چنین است **لیک** به غم شو شمع نویم **فواجیه** و جسم  
 نه من نامم این شفاعت در دنیا بود و منم و زحمت موجود در عالم  
 کافیه و ما را ای امام حجت انقل حدیث را از کتاب طایب کافیه فضل خود هم

اول جا بریز به بعضی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شریف  
 است در حدیث طویله که تم امیل علیه السلام الحسن فقال باقیه است  
 است و کجا الامر و کجا الدم فان عفویت قلت فان قلت ضربه مکان  
 ضربه و لا نامم و این حدیث و حجت حضرت امام المومنین علیه السلام  
 در ضربه طویله این بوی قافیه دینی و ان اخ و اخفاء بهادری و این  
 قافیه و این فرمود که حسنه را عفو را بخوار و لا عفو را ان غیر الله کم  
 ایان قال تم امیل علیه السلام فقال باقیه ضربه مکان  
 ضربه و لا نامم بجهت خواج محمد حسن الله محمد معروف و حافظ شریف  
 است و در کتابنا و مدح و داوود امام علیه السلام و در حدیث  
 است از آنکه در ضربه که مطلع ان است که بعد از قول قمری  
 از آنکه مصوب این علیه السلام در آخر ضربه میگوید ای مصطفی  
 اخر زمان **فواجیه** و در خود عیان تا چند باقیه در زمان خود  
 فواجیه **فما** و در این بیت خیر عجمه انحضرت علیه السلام و  
 غبت و مودت است و در باب خود خود از آنها همین و الترام غبت  
 میگوید حافظ حقیر پیشه کن در کار خود اندیشه کن قطع نظر  
 زیر پیش کن که میباید بشناس که کو کوی که مولوی و خواج





وإلهادها ما تراه شاهد بر صدق انبوت نبوت موجود است و انجمل است  
فوله عليه السلام دعوايها بضاد قول مجيد و صورت قال سخطنا عليه  
من الشيطان ولا تتبع حيرة الخيران ليس القول كما قالوا الهيا امان و ان  
جمله است ما رواه الكوفي باسناد عزي على بن زياد عن ابي جعفر  
قال قلت له جعلت فداك قد اختلف اصحابنا في جعل خلف اصحاب  
قشام بن الحكر فقال عليه السلام علقت بعلي بن حديد قلت فماخذ  
يقول فقال نعم فاقب علي بن حديد فقلت له اصحاب خلف اصحاب  
قشام بن الحكر قال لا و انجمل است حديث ابو الحسن الرضا عليه السلام  
اما الكوفي ابي الحسن عليه السلام عظم ما روي في حال قشام هو الذي  
منع باب الحسن عليه السلام ما منع وقال لهم و اخبرهم ان رجلا الله ان  
ينزل ما ركب قنا و ما يركبنا فاشك كرو و حديث اول و دوم و قيل قتال  
اعتقاد او و ان حديث سبويه بل قتال عدل باعتبار وضع انفسه اما  
و هو باب اذ يزد و مطلب كثير لكن ان است اخادقنا ما روي جوع ابي  
مجموع او محفوظ من يد اذ انما شيخ ابو الضحى كراكي و كتاب كراكي القرائين  
در مقام دوم فالتون يجب ببرد و معني يكون و اما قول لا تاهلنا  
فوقنا شام عنه و استقامت تركه للقول يا محمد الذي كان يغير في

دعوايهم

و رجوع عنه و اقرا و بخطه في رواية و ثبت و ذلك حين قصصنا لكان  
يعبر و محققا عليها السلام الى المدينة محبة و قبل ان امرنا ان  
لا نؤملنا اليه ما دمت قاتلا يا جسم فقال و الله ما ظننا به الا  
لاية طنت ان و فان يقول يا ايها ابا انك و علي فابته قاتل الى الله  
فمنه فاقبله الامام عليه السلام و دعا له بغير حفظ الصادق  
عليه السلام لا نذكره الا بصار و لا بخطه و لا هو جسم و لا صوت  
ولا يد و لا خط و لا يد و فاقبله من سنان و در كتاب مل و محل كنه  
است كنه حكى الكوفي عن قشام بن الحكر انه قال هو جسم و انما امر له  
لدر من لا تدار و لكن لا بشيء من الخلق و لا بشيء من غير  
عنه انه قال هو سبعة اشبار و غير نفسه و انه في مكان مخصوص و جسم  
مخصوص و انه يخرج من كنه فله و ليس من كان اليه مكان و قال  
هو شاة يا اذن غير شاة يا ايند و و حكى عنه ابو عبد الله القمي ان  
الله تعالى لما امر له شاة لا يفضل منه شيء من المير و لا يفضل عنه  
شيء و قال هشام بن سالم انه تعالى على صورة انسان اعلاه و تحته  
و اسفله مصمت و هو نور ساطع بلا لؤلؤه و هو نور خروجه و جلاله  
و انك و اذن و غير نعم و لم و فر و سو آه و هو نور و سو آه و كنز الدين







که را هنر شریعت است و تکلم و فلسفه که را هنر حقیقت است و هنر  
 عارف که راهی طریقت است و هنر محدث که مضمون شریعت است و حکیم  
 مثالی که مبین حقیقت است و بیان حال طالب علم و شرح حال آن  
 احوال که کافیه طلب شریعت است از غلبه مجتهد بر مکتد و کافیه  
 جویوی طریقت است از اراده صوفیه بر کرم مکتد و کافیه و جویایه مجتهد  
 فاضل تکلم و فلسفه است و کافیه و دقت از قبل و حال و محبت از بعد  
 و عداوت از باب حال و از انصاف و محبت و در این تقیم چند حدیث است  
 اول در بیان حال مقلدین که از آنجا جلدنا علیهم السلام و از آنجا علم الغار هم منقلدین  
 این انشا است و لا یجوزون الکتاب الا ما یقرونهم الا یقولون و رايت  
 انشا است قال علی علیه السلام یا ایها الناس انما انزلکم لکنال حیثما  
 مصوب العین مشدود به طاعون بهاب لیسله و همان چنان است و قبل  
 و عتار طویل و مع هذا بعد ان ترد قطع المراحل و طبع المذاذل و حتی  
 از آنکه غنا و فدا صبح و راجی از مکتد که در کتب حدیثها کان یمنه  
 و طار الی ما کان علیه من یحوی الا حسیرا عما لا الیه و قبل بجهان یمنه  
 الحوق الدنیا و هم یحسبون انهم یحسبون ضعیفا و علی هذا منکسر  
 طرا و هلم من افرح الله امره اخذ لفت و ساعد و علم غریب و کافیه و جویایه

مقلد

این

این تقیم دو را حدیث برای شناسان مقلد چند نشان است اول آنکه  
 مانند خرم کسبه بریده و ثقیل بصیرت نظیر را از کار انداخته است  
 و تقیم آنکه جلد و حیدر شبانه روز و در چنین است که اندک نفع و بر حقیقت  
 و در اینجا اشاره آنست در این خصوص که او علم مغرب را که نفع از نیاید  
 و نصیان کم است زیرا که افعال غلبه است و عینا حرکت جوارح ندارد  
 باز گذشت اینها هم در افعال جوارح دارد با عدم مغرب مغرب مستوی  
 آنکه معتقد است و او هم جلد و کس است که در زیارتین بر وی میگوید  
 خواهد شد که عمر او نطفه شد و وضعی نطفه جسد او در مراتب عالم برسد  
 نداده است چنانکه آنکه او از اهل ابره فلان نیست که بالآخر افعال  
 است و آنکه جسد که حقیقت است باز به پیاده و هر چه که عمل میگردان  
 و طایفه داشت که غالب است و قبل انشا و اول کتاب و قرآن از آنکه مقلدان  
 با عانت مقلدین عوام بوده است و ختم انشا فخر بر روی و جلال  
 خواهد بود و در نظر اخبر اینجاست حدیث است بر عصبان علم ما جلال  
 در مانجه و حال و اینست و تبار از اخبر عصبان علم ما و اخبر و  
 این به و عیارة اخبر عصبان علم عیاد و عیاد و عیادها و عیادها اخبر  
 علم پیش و تسلط و فیض و عیاد اخبر من ابر عیاد فیض علم الله و علی امیر

۸۶



والا و لا الباطن في ابن يحيى في قدس الله وحي اسم الظاهر والباطن في  
ابن يحيى في رحمة الله وحي اسم الغافل والآخر الغافل في رحمة الله وحي  
دار معرفت قوله تعالى هو الاكبر والآخر الظاهر والباطن في  
بالوجود واخره عند ذلك في الموجود وظاهره في الباطن والباطن  
بالعلم والحق في حديث دريغريه حال الظاهر علم كحديث الله  
محب نفاذ العلم نشان محقق في حديث خبر من الهن غايد علمت محقق  
ايشان است قال علي عليه السلام ان من احب عبادة الله عبدا آتاه  
الله على نفسه فاستعمل الحزن وتخليل الحزن في مصباح الهدى في  
قلبه الى ان قال عليه السلام فدخل سرايل السموات وتخلل ضرت  
الهمم الا انها واحدا اقتصر بهرنا ايجابان حال ايام طيبا وبعده  
است وان منصرفه عند نشان است انما استعمل او يجهاد اكرام طيبا  
تأخره خواسته هاي فتو كرهنا انهم كام مدد الهوا برسد واهتموه  
الزمام ان فخره اعانه الله على نفسه فهدى مشود دوم استعنا  
او اندوخل واستعار عبيد فرا كرهنا شعرا است وشعرا ولباسا  
كوبند كه عوي بدن انسان ملحق است بعضي طاهر وزيه ابن زينا  
بابه عيبست كراطين او هميشه در دنيا با حزن واندوه است خاكه

عائنه

حديث

حديث خرج حال مؤمن كذا في انما رايان في بعضا سبب است  
وخرن او نظر بخصا حال خا فاست سبب سبب وخرن او نظير  
حليان است كه حيا رشا ونا لا يوش باشد وخرن او نظير  
الحول غير ملائمة ايشان است ان شاء الله تعالى موت وحق است ان  
جهان بر روشن شدن چراغ هدايت در دنيا وبعده كذا في سبب  
خواسته هاي نشان در استعنا على او وخرن همتها مكره كذا في سبب  
كوشان منفر من جهاد او مشاركت في موقع خود بايد دانست  
كه طاهره سياه بوم اكر كرت روي جاي قدم در طين ندانيم و بكنه كه  
طاهره سياه بوم در طين با هم رستد اما جوي از طين او وخرن  
رقيق و هميشه بوم در دهر صبر كند در راه حق زير و خست طربوي  
سبب خستادن روي او استعنا ورا داشت و بستان مانده و نشان  
و طين نشان مانده و نشان سر كره اريش وازان هو الحزن سبب الحزن  
فما القوي سهل فاما الحزن مشقة و قلة فعله فتر سببان حال  
حصوله كالار است فخرج من مرق العيون سبب انما القوي فاما  
من رايان انما القوي و فاما القوي بالذي فاما سبب طربوي  
وسلك سبيله وخرن سبيله وطلع غماره واستعنا على

[illegible]

2

الرجح للشيخ لا بل والله باسدا ردا وعلبه لا حسب العلم في شيوخنا  
انكره ولا يجران زونا له ما يلحق من مذهبها لغيره ودر بيان حال سنو  
از اطفال بغير ما بدكر طافه از عامه بود و او را در معاصرين بعضان  
نيز من طريقتها اخبار نمود و او را در علي الاحكام الشيعية تنكره  
الاحكام حكمه فيها ايز غيرته تلكا لفتية بعثها عليه غير حكمه فيها  
مجانا قوله شرع يجمع تلكا لفتية عند امامهم الذي  
استفاضهم فيقول يا ائمتهم جميعا والمهم واحد وبيتهم واحد ائمتهم  
الله سبحانه والاختلاف طاعونهم واهمهم خصوص امام الله سبحانه  
وهنا ناضف انك ان كانتم على ائمتهم كما قلتم ان الله عليهم ان يقرى اولا  
وعليه ان يقرى ان الله سبحانه ودينا اماما فنقد القول على الله عليه  
والذي سلم عن علي بن ابي طالب وادناه والله سبحانه يقول ما من لنا في الكليم في  
وغيره بيان لكل شيء وذكر ان الكتاب صدق تبصر بعضا وانه لا شك  
فيه فقال سبحانه ولو كان من عند غير الله لوقد اصابنا في الكليم في  
در بيان حال طافه از بعضه بدكره كونه كره محمد مصيب و  
وكمه طافه في حديثه على ان الله عليه كرهه في ودر حال نوع طافه  
وعلى انك من حيث قد مقام لئلا كان انك انك انك انك



[illegible]

وَأَنْفَاسُ مَنْ رَأَى مَا عِنْدَ اللَّهِ يُبَايِعُ وَيُحْلِمُ أَرَبَ دِيَارِ اللَّهِ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ  
بِهِمْ رَسُولًا فَظَنَّا طَاعَتَهُمْ فَأَتَانَا مِنَ النَّاسِ خِلَافٌ مَا جَاءَ وَمِنْهُمْ  
بُكُورٌ وَمُتَوَكِّلُونَ وَتَابِعَا الْآخِرَى وَلَمْ يَرَبِّ تَصَافِيَا جَاءَ مِنْ أَسْفَلِ رَأْسِهَا  
وَلَا مُنْبَاسِجَةٍ بُكُورٌ ذَلِكَ وَأَمَّا عِنْدَ كَالِ الْوَحْيِ مِنْ اللَّهِ فَمِنْ ذَلِكَ  
وَلَبَّ الْكَلَامَ فِي رُبِّ وَتَحْمِلُ أَنْ يَحْبَابُ لَا يَرَى أَنْفَاسٌ مَحْطُورٌ مِنْ مَحْضُورٍ  
وَمِنْهَا يَبْدُو عَاشِرُ بَرِيذٍ بِكَ خَضِرٌ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ  
فَرُوعٌ مِنْ دَعْوَتِهِ طَوَّافٌ بِذِي فَاتِ الدِّيَّانِ قَوْلُ سَائِرٍ لِمِثْلِ مَا أَرَى اللَّهُ  
فَالْأَمْرُ بِاللَّهِ يَرِي هَذَا الْقَوْلُ قَالَ وَالْأَمْرُ قَامَتْ فَالْأَجِبُ عَنِ  
الْكَتَابِ وَالسَّيِّدِ الْأَجْمَعِ قَالَ إِذَا الْإِجْمَاعُ مِنْ رَأَيْتَ وَجِبَ عَلَيْهِ  
السَّيِّئِينَ بِمَوْلَى قَالَ تَمَّ قَالَ وَكَذَلِكَ وَجِبَ قَوْلُ مَا أَرَى اللَّهُ فَكَانَ  
ثَلَاثُ سَائِرٍ لِمِثْلِ مَا أَرَى اللَّهُ حَدِيثُ حُجَّارٍ وَدِيَّانٍ حَالِ مَعْلُومٍ عَلَيْهِ  
عَقْلُهُ وَخَوْفُهُ كَمَا يَجْعَلُ بَلَّتْ وَهِيَ أَيْدِي دَعْوَى كَرَمٍ لِي أَوَّلُهَا  
وَهِيَ أَيْدِي عَلَى السَّلَامِ إِذْ أَتَى الْبَصْرَ فَالْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ فَخَالَفَ حُجَّارٌ  
رَجُلٌ وَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى الْيَمِينَةِ ثُمَّ طَارَ مِنْ مَقْدِ السَّيْلِ شَوْخٌ بِكَ  
بَلَقَةٍ وَدَعَا خَلَا إِلَى الْإِزَةِ وَقَالَ مُبَاحِيًا وَمَا لِي أَعْجَبُ خَلِيلًا  
هَذَا الْيَوْمَ عَلَيْهِ الْخَلَا فِي حُجَّارٍ فِي ذِيهَا لَا يَنْصُورُ الْيَوْمَ وَلَا يَنْصُورُ











اعطی و المراءد و لا یغنیها ولا یؤتیها سوا الله ولا یطوق ولا یستأجر ولا  
نفس الا بالله و الله یراه الله مع الیه یومع و یأخر و قد ستره من دون طاعت  
مفسله الیه یترفع و المیزان اصل مراد الایمان بالیه و انست که از این  
چند وصف برای عارف متین شد اول بودن او با خلق با ائمه و  
از بابا پیش الد و دست خضر و دیگر که از طایفه اهل بیت است که از آنست  
و از این مراد محقق میشود که عجب ظاهر عارف کافر از خلق الله نمیکند  
و خود را از ایشان بیگانه و شعاری معاند نمیکند و اهل حق و روضه طاهر  
مانند کجای از آن مان است پس عارف شقی و لباس در دینی بپوشد که  
بان از میان خلق ممتاز شود و شیوه عارف نیست در همه بودن و  
تعالی بخواهد که اگر عارف باشد چندین راه در حق عارف و عارفان شود  
و انوار بان فرو باشد در عین حق که منبع صدق و حقیقت است  
الوحدان و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و ائمه و ائمه و ائمه  
که آن حضرت فرمود روح المؤمن لا یستأمن الا فی روح الله عز و جل و خلق  
الکبریا فیما سبقت یوم عارفان این آیه است که ای کافرین از خدا و خدا  
باشد و حفظ از اهل حق و ائمه باشد با اهل بیت و عارفان و از این مراد  
الهی بچند بودن از آن کج و فرین بسیار است چون در قوله یومع

و کما یرید

و کما یرید و یومع استیجاب که در بار حق است و عارفان را در حق طلب  
میباشد از این است که امان بودن او نیست با اهل بیت که عارفان  
در مقام حق و حقیقت از آن کج و فرین بسیار است که از این مراد  
بچند بودن و از این مراد که عارف بودن او نیست با اهل بیت که عارفان  
شد و ائمه و دست خضر و دیگر که از طایفه اهل بیت است که از آنست  
و از این مراد محقق میشود که عجب ظاهر عارف کافر از خلق الله نمیکند  
و خود را از ایشان بیگانه و شعاری معاند نمیکند و اهل حق و روضه طاهر  
مانند کجای از آن مان است پس عارف شقی و لباس در دینی بپوشد که  
بان از میان خلق ممتاز شود و شیوه عارف نیست در همه بودن و  
تعالی بخواهد که اگر عارف باشد چندین راه در حق عارف و عارفان شود  
و انوار بان فرو باشد در عین حق که منبع صدق و حقیقت است  
الوحدان و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و ائمه و ائمه و ائمه  
که آن حضرت فرمود روح المؤمن لا یستأمن الا فی روح الله عز و جل و خلق  
الکبریا فیما سبقت یوم عارفان این آیه است که ای کافرین از خدا و خدا  
باشد و حفظ از اهل حق و ائمه باشد با اهل بیت و عارفان و از این مراد  
الهی بچند بودن از آن کج و فرین بسیار است چون در قوله یومع

و کما یرید

بمطلع دوان نیست و معدن جانیست که هر کس بپوشد از آن خواهر  
 برآورد و در آن خدمت کند شمع میسوزد و در آن جواهر از آن معدن  
 معقول میسوزد و ایشان را عقیقه هستند که از توپ کاهها کل جهر بلندی  
 و طاهر از طلا و نقره است هر چه از این نوع میسر رسد آثاره  
 از آن نادره و میسر رسد ششمر بودن او دلیل و جملگی بر خلق بختنا  
 هکذا میگردانند میان خلق است فشار و دفع بلا از ایشان و تر و تر  
 بر ایشان است هضم بود و او را کس علوم الهیه بعضی تحمل علی الهیه  
 دارد و معدن استغنی از الاملاک معترس است بر سلا و مومل و غیر  
 الله خلیفه لایعنان است هضم بود و او را در جملگی <sup>مستطیل</sup> مایه و این  
 که حاصل از خدایست طاهر و شیشا و عقیقه که از خدایست طاهر و شیشا و عقیقه  
 است که نیست خدایا مایه این با مظاهر جمالیته و معبر فضیلت است  
 و با مظاهر جمالیته نیست است نهان ساری از خلق و مراد و دنیا بجه  
 عاریت نهان طاهر که لا نافع و لا ضرار الا الله و لا مانع الا بحکم الله  
 و هو الذي خلقکم ثم و ذکرکم ثم یبیککم ثم یخرجکم من ذریع صور  
 از ماسوقی الله مستغنی است و هم در خشتاد و ارمایه و بی و انوار و عیسا  
 افسوس الخ فقط باز هم بودن او در خطای که گفتار و اظهار و ایشاد و طریکان

در

و عقیقه کبد از او را می خدایست و از خدایست و با خدایست چنانکه کبریا  
 سبدا الشهدا علی السلام و در خطا و عریه اظهار و انعطاف نمود و است  
 که نیست بن الهی و در آن هم بودن سیر و عقیقه و در آن سیر و عقیقه  
 خدایا میبختد و او در سیر عالم ملکوتی است چنانکه از کرم و کفایه  
 نرجس و برهیم ملکوتی است و شقایق را که در جهر از آن سبدا شد سیر هم  
 خوشه بر ایشان او را لطافت خضایل الهی بسویها و در آن خضر و ایشاد  
 عقیقه است که در حدیث دیگر اخضر من علیه السلام فرموده است  
 که العباد ان للقوام و الاشاره الخیال من اللطائف و الاشیاء و  
 الخصال و الاشیاء و در خطا و عقیقه است و در خطا و عقیقه است  
 بودن معرشفه اکرام ایمان طاهر ایشاد و بر این نیست که عاریت و جهر و عقیقه  
 مومن مستطیل است فافهم و چون پیدا نماید که عقیقه ای با مومل و جهر  
 که هم هم که بر این نیست جهر و عقیقه ای که از عقیقه عایه و عقیقه مایه  
 باشد معبر از کرم هم چشم باز رسد باز و نا و جهر و عقیقه مایه و جهر  
 معبر و ماست مایه بر این عقیقه است که عقیقه ای که عقیقه ای که عقیقه ای که  
 و از این عقیقه ای که عقیقه ای که عقیقه ای که عقیقه ای که عقیقه ای که  
 سیر و عقیقه ای که عقیقه ای که عقیقه ای که عقیقه ای که عقیقه ای که



[illegible][illegible]





معصوم است مستبر و قبول شوی و غیر از غلبه او است اما در  
در مقام حکم چهار شرط دیگر معتبر است و باید که است که فواید بسیار  
حکم مسئله است و صاحبان حقوق حکم الزام از حکم است بر احوال  
المعصومین بعد از اوضاع ایشان نسبت به انصافی فقهی که مقتضای احوال  
حکم الله باشد با همه یا موافق یا بخلاف است بین شرکاء یا اگر است خلاف  
علیه السلام می توان گفت که مقتضای عدل و انصاف و تقاضای حلال و حرام و  
عرفت احکام است علیه ضوابط حکم فایده قد جعلت علیه حکما فایده احکام حکما  
نکته عقیده است فایده انصاف حکم الله و در الزام علیه انوار علی الله  
هو علی حلال غیر لیس بالله و اینجند شرط است اول بودن او از احوال و  
انسان غیر که از لفظ مکه معصوم می شود و نیز اگر غیر انصافی است عفو  
و در مدلول این خطابه اخل نیست و وجه بودن او را و بعد از این است  
الیه علیه السلام معتبر است و در تحقق از احوال جمیع از شیخ مشایخ  
جماع تا فراتر رود و این جماع هر دو معصوم فواید و حقوق است پس از  
شیخ کتب حدیث را اگر احوال انصاف و مراعات خلفاء است و نکند  
نابینا و معتبر است تا الی آخر المصنف و در عاقلان مشکوک را فواید گویند  
و در مدلول این خطابه اخل نیست و وجه بودن او را صاحب نظر باله انصاف

و علی بن

و عاقلان مدعیان اهل بیت علیهم السلام بجهت تطهیر ایشان است و این شرطی  
حدود مدعیان اهل بیت علیهم السلام را شناخته باشد و اما از ادوات  
باشد چهار شرط شناختن اهل بیت علیهم السلام را و مقتضای  
است که تا باستان لای و نظیر حد و حلال و حرام ایشان را امتیاز دهد  
احکام ایشان را در ایمان و آیه ها و در احکام و در احکام و در احکام  
چهار صانع و در حق که صحن و معاون او باشد و استقام امور و عاقل  
و نشان از مسلمانان و باشد در عاقلان و در عاقلان و در عاقلان  
نماید و این حدیث شایع حال صاحب است فایده انوار علی الله و در حق الله  
فایده انوار علی الله و در حق الله و در حق الله و در حق الله  
و این شرط نشان است اول آنکه باید از احوال و در عاقلان و در عاقلان  
سوی و حق از احوال او و در عاقلان و در عاقلان و در عاقلان  
آنکه در عاقلان و در عاقلان و در عاقلان و در عاقلان  
از این حدیث و حکم و فقه و صاحب و در عاقلان و در عاقلان  
و در عاقلان و در عاقلان و در عاقلان و در عاقلان  
انوار است که تا باستان لای و نظیر حد و حلال و حرام ایشان را امتیاز دهد  
احکام ایشان را در ایمان و آیه ها و در احکام و در احکام و در احکام





فقرنا طهره قدس فرمود انحضرت نوربخت لا اله الا هو که از عالم لا اله الا هو  
که وضع الهی است بدرجاه ان نزه و لا اله الا هو است چنانکه از او فرار است  
علوم حقیقت است که مخلوق بدین است مادیات و انبیا و ان عظمای  
کافران و غیره باین سبب مغایرت مخلوق با حق الهی و غیره است  
پس چون صفات حق و عود میکند و چون از این غیر پیدا شده بود که  
همانکه در کتب انجیلی باید دانست که انچه بعضی از علمای کتب اهل  
و دهر بر این گفته اند از نیست شدن خدا و یوازی بر حق و ان خداوند  
نظم و تمام شد بدین و انکار معاد ان عود اند و حق سبحانه و جل جلاله  
است و علم ایشان از انکه ما و انبیا و انکه است و انچه حکما الهی  
بر این گفته اند از بقا و روح تعبد از یوازی و مخلوق از یک از عالم اعدا  
بغیر از حق و ان بعد از حق و عالم ان بعد از دین و یسایان قایل عبادت  
اند و انبیا علیهم السلام و اولیاء و عرفاء و ملتین قول بقیع و تحیم  
و شراب و عقیاب و رعد و عقید و ایمان متفرع دانستند بقرنا طهره  
است انچه که از او و لا اله الا هو است و حق لا اله الا هو و حق و حق  
فرمود انحضرت علیه السلام حق است لا اله الا هو و حق و حق و حق  
بدان اتمیل از عقل است که عقل پیدا شده از اتمیل از حق و حق و حق

کرد و بوی عقل را الهی آیه کرد و انشا و عود و بازگشتن از حق و حق  
است هرگاه کامل شد و شبه اصل خود کرد و بدان که بدان است  
موجود است و بوی جان بازگشت میکند بکمال خشن و پس این  
ذات الله بلندتر است و در حق طوی است و مدد و مدد و مدد  
و جنة المادی است که هر شناخت از ان مدد و مدد و مدد و مدد  
نداشت از ان که او شد و او را که انشاء پس هر که کمال با  
موت و هر چه چیز است عقل ان حضرت علیه السلام فرمود عقل  
جو هر لب است و در کتب و در دین است و مدد و مدد و مدد و مدد  
انبیا و شناسند و چیز است و پس از موجود شدن ان چیز پس از عقل  
فرمود مادی موجود است و بوی عظمای است و باید دانست که انچه  
فصل است بر بحث مذکور حکما الهی و در مسئله و حق و حق و حق  
کل وجود و ان مخلوق اول و نور محمدی باین مختص بشارت از ان است  
که خطاب بوی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است انما ینزل فی  
حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق  
الله و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق  
ان شاء الله و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق

امیر المؤمنین علیه السلام مطلب سنجید و میان علویست نیز از آن  
حضرت پرسیدند از عالم علوی فرمودند حضرت علیه السلام که  
صورت چند است عاری و برهنه از افعال و از اوقات و از اعضا  
یعنی کالات ان عالم یا فیض است و محققان اندیش نهاده بر آن که  
از عالم زمان است که در عالم دبیج وضع است از ارج است که از آن  
حضرتی را چنانچه در رخشان شدند و مظاهر نمودند حقیقتا  
انها را پس یقینا قوامند و الفاظ و افعال در هر یک از آنها  
و این اشکار ساختند آنها کارهای خود و اقامت ایشان از صاحب  
ناظره اگر تکیه کرده و پاکیزه ساختند ایشان را و بی پایان  
که در آن پدید رسی شایسته تمام مریانان و اهل عالم خود را  
و چون نسبت دل شود از ارج نفس ناظره و دوری حیث و غایت غایت  
استند او را که عالمی است و بقدر غایت و فرای نه باشد بدین رست گزین  
شدن ایشان و بیجان نفس کل اینها را در و ام و بقایا باید از  
که باید در آن فیک و باز کرد که از اینان که علم و تحصیل است  
بعضی از علم است لم یس العلم بکثر العلم بل العلم نور شد ظاهر  
و طلب من ربان علیه خلاصه مطلب اینست که همه یاران

عالم علی

عالم و آدم هب عارف و عالم است و عالم داناست و مقام فضل  
و محبوبانست بحجاب ثعبان قال عليه السلام ان الله اخفى عن عباده  
سما اخفى عن الارصاد و عارف نشا انست و مقام روح و هنك  
مورد و انت مناجات ثعبان قال عليه السلام ان الموتى في  
نظر الدنيا مثل جمعة الغنم الشرا في وقتك هذا فيل احدك  
بهذا علف فقال لا فانك اذا حدثت بها فكنه منكم يا جليل عجب  
ما تقول ثم قد ان هذا القية كرهت ان يكون بالقلب كالزور  
يا عين تعالي الله بعنا جنة المهيمن و المجد و مخاطب  
هم كه الجاند بد محمد است و در مقامات ذلت و بدار و بدار است  
كه موزاج احباب معامات عجب است خبر است جعي كه ابان الله  
بان شوند و صبر كه كره و الله بان ببند و عجب كه ابان الله  
بان نبند و ابان مجاهدات و اعلا و بران سر فوق غلب است كه  
فخر و خيرا بان اغنا و كند فان قضا ايت في ذلك ليل و نهار  
كان لربك الوافي السع و هو شهيد و ابان است اذات و اعلا  
بلز چهار فراد است كه بان علف الله ان استند و احبار و معنا  
اكد و ابان غفول و قلمحان مقام و دهر و ابان بلو و صاحبان

مجلس



مقام سیم نور العزاة و اهل الله و ربنا لا یخالفون احد کریم صفا و  
زیر پرست و بیدار زینت شان چه گوید باز غاشقان کشکان صفت  
نیاید و کشکان را از بر غیور اهل الله و ربی شاهد است از  
بمع قوت و است برای اسباب بود عیان حواس حس حیوانات یک  
برای شنیدن اهل عالم و دایره و معری برای دین عالم حاضر و غایب  
باهر و عقل برای فهمیدن ارباب ماهر و بطوری برای اعجاز و جبر اهل  
و وجود صفات و وجود ذات و توانی برای اشخاص عسل و کوا  
شود و قتل ابناء و رضام قواد شاهد است و در مقام شهود عالم  
الله تعالی و شاهد و شهود و وحشت و ذوق کرد و زبان است و  
گور و مایع است و دفع اظلم است کجاست اعضا و است و مؤثر  
علیه و شاهد شهود به لایحه از توانی بدینست جهانگان که خدا  
و مع و معبر و نظار از توانی در باب که درین ظهور بهم میرسان  
و مظاهر الاث و مؤثران حسن است و اولی تعالی لا تعجب الا کبار  
لکن یخبر اهل الاثر الا ان الله و اولی تعالی است که قلم نور  
لا یقهر و اولی اذن لا یسحق عیا و قلم اهل لا یسحق و یحایان علیه  
محمود است بر ائمه اذن و معرب و غلب و از لغز و از ائمه ائمه

ایمان دان و عین و قلب که از لوازم قدر انبیا نیست برای ایشان شد  
انست و جمع و بصر و فطر و فاهم که خواص و خاصیت از ایشان نبود  
این که میفرمود که من خاتم الانبیا و من بعدی منی من بعدی منی من بعدی منی  
این بحال ضلالت است که باب علوم افاضت الهیه را سد و می بنداند  
و قائل باضافت حق را کاذب و متوهم می تازد و می خستد چنانکه می نویسد  
و می گوید عقل فراز نیست نه چنانچه می گوید و بعضی باز نیست  
که با اولی علیه السلام بافت مقصود المطایین و وجود و صلاح انبیا  
که در عین و عین انبیا غیر است و قلب الیوم مرتبه عقل کل مسلم و  
بدلی ایشان جا گرفته است و علی علیه السلام از انبیا که  
لا تجمل الا اهل المیزان و الله و قال لیس الیوم فی الشک و فی الیوم  
ولا یختم الا بریح و لکن الیوم یجوز فی قلوبکم فادعوا  
باز انبیا و انبیا بنی بطنکم و بوی شد و اما که علم معروف انبیا  
انست و علم غبار انبیا غیبات اول و ادعوی باطل است و در  
و در هر بابی شافقت مغر اول انش و اما که علم و در کتاب الله  
و عین انبیا و الله و انبیا و در هر بابی شافقت است و صاحبان  
بوی و در هر بابی شافقت است و در هر بابی شافقت است و در هر بابی شافقت است

الذی انزلنا الیه الی القضاة فلیکمل و یبایان بکماله ان یسئل مکرر  
 یسئل و یسئل برهم جلاله دار که بفرستد و یسئل در معرفت وجود و وحدت  
 معبود که در انوار منسلخ همه دانشها و حیلان منزهانه نهاده ایست  
 باید دانست که وجود در لغت عرب و هندی در زبان فارسی چه چندان  
 اطلاق دارد از آن وجود محض که نفس از حقیقت حق و ذات احدی  
 الحی است که بنسب از ارجع ماسوی است و حق و غیاث جمیع مایه  
 یان است و در ان مرتبه کمال صفت و ایشانه و فعل و قانر لا یخطا هیچ  
 کلام نیست و وجود قبل الصلوة از ان لا اله الا الله یسئل و یسئل  
 است و وجود سرمد که نفس از ان وجود است المولود است حق محض  
 چه حد و چه حد و وصف حد است و از حد بیزاره دار حق و یسئل  
 بود و میشود وصف عارض طوار که در غایت عینیت است و وحدت  
 دار صفت و ایشانه از حق بود قائم است فیه حق و حد و اوار  
 بر غواض و اوج وجود و بر غایت حق و ایشانه نیست و یسئل و یسئل  
 حق وجود لا اله الا هو با ازیل الاصل سبیل به بنده حقیم  
 لیسر الی الله رفیع و یسئل و یسئل و وحدت و کمال و اطلاق و یسئل  
 هست در ذات حقیت معنوی مکرر و یسئل و یسئل و یسئل

هم

همه تعبیر وجود و در علم حکمت این صفت را وجود بشرط لا و در حکمت  
 قرآن غیب الهوت و غیب العیون خوانند و معرفت حقیقی اینصاف محض  
 حقیقی است و علم مکنون عبارت از علم بر آنست و در دعای نبوی  
 صلی الله علیه و آله وسلم در تعظیم اسماء الهیه حضرت اوستا شریف  
 یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل  
 عالم و معلوم است المولود است و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل  
 پرده اکوان و طبایع مستوره و در اسماء معروفه و اسماء غایبه  
 باشند نظر حق و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل  
 یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل  
 کلمات ناصیه برین حدت حقیقی و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل  
 زیرا که ماسوی را یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل  
 حکمت وجود لا یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل  
 تعبیر از ان است و در مرتبه علو السموات و الارض و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل  
 و در مرتبه سفات علیا و اسما و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل  
 المصداق است و در عرفان اسماء الله ان مرتبه شریف و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل  
 کمال است که در معرفت غیر و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل و یسئل

۱۱۸



دغلا صبر واداب مقالات وادبشام است و معرفت حق تعالی بر سر  
 مخصوص من جملها بی و اما خداوندین علیهم السلام است و الله و محمد  
 عالم ذات قدس درین مقام است قال تعالی قل ادعوا الله وادعوا الی  
 ایاما یعرفونه الاستغاثه الخفیة و قال علیه السلام تحو الاستغاثه الخفیة  
 و در نصیر اسم و حدیث اهل بیت علیهم السلام و اوقات که بیعت  
 لوی صورت و یا بداد است که سلم و صلوات بخیرت غیبا گذرد که علی  
 و غیبا نبوت است که کبریا و است که از اخبار چه نادر و دهشت  
 و صبارت خوانند و سلم و صلوات بخیرت انعام و صفات غیبا دار است  
 چنانکه جملها در وجود است که حق کل بر جلال و تری و کمال غیبا  
 صابا و لا ینزل فی بیاة و بر احدا و سبوح و جود میبندد و در حق  
 وجود بشر طبعی و بر سر خلق است که مظهر جلال و انوار و جلالی است  
 و صفات است و در هم میبطلد نفیریا یا ایهام اطالیه لیسر لم بدت  
 لباس کون نشیر محال است بر سر کایات و اید و اطالیه است  
 ارجحان و نظم و ترادف و زبان و کلمات احادیث و کرم و جیم  
 و نشیر است و اذهان فاضلین غلظت کافان است و هم ایتیم  
 بلند و امیر کد ان عشا کار کس خود دام باز کن کاجا جیم کد

بدست است و ابراهیم فرج است و مقام محبت بر سر انجلی دگر  
 مظاهر است و صفات است و جوی صفت فجر داسم و جوی کد ادا  
 بحر اسواج کوا کون مختلف الاوضاع و الجفات ظاهر میشود و ظهور  
 ابر محض و موج که این صفات است و ساطع اب مطلق است که انرا  
 بحر نامند و بر کرم و جوی اب و جوی حق بدون بحر صورت پذیر نیست قال  
 علیه السلام ان الله خلق الانبیاء با لیسر و خلق الشیخ یقینها فی یلی  
 کمالها و سراجها و کویچه ها و صله ها و شهرها و اخبها و ایلها و بر و جیم  
 و سهل و جبل و روشن و مشک و کتب ضیاء مکن و بر و جیم و ضیاء  
 خورشید و خورشید و روشن است نفس و شیخ کد روشن است کد  
 و از انجلیت هر سکه و نور است غیر از ملک و اید است و ایلها  
 یا ایهام و له قال علیه السلام تحو صنایع و بنا و انوار و صفت است  
 و انجلیت کاشف ملک غایب است و معجبه جبار اید کد و خطب الیها  
 بجناب و لایق و علیه السلام منسوب است این تحقیق است و انرا  
 از احادیث و اشعار و الاثر و الحوین بین حدیث و انرا است و انرا الله  
 حدیث و دیم است و ایه الاله الله لیسر الامور و ایا الیسر و الجیمون  
 و انرا الیسر الیها منبث معاد لیسر و اید غایب است و لیسر الله







خود را نمود انکار و صورت  
خدا را حق

و ظلال که بسبب کثرت اشیاء یا منجلیات بکثرت محبوب عینی و نقلی شکوه  
اند و جمیع دیگر که از شایع گشتند در سبب انهدا اند که یکی ایشان  
صورت عبادی دیگر که در آن دیگر اند و صورت افریض و صورت حیوانی  
محبوب عینی پنداشته و بپایر عین اند که خود نیز مانند آنها که انکار  
ایشان را میکنند محض و محبوب است و جمیع دیگر که کولان اند و دست بر  
آنها نمیکشند و بدین سطح اینها را از انبیا پند و بر قایلین ظهور  
صورت در انبیا انکار و سبب است و الله در قایلان ابر عین و این  
از حد که لبک و پند هر توان و بیست با اید عین که شود جواب این  
لبک در اید و پند انخاب اما همان عین عالم همچو آب و نور و پند  
در ان چون انخاب که در پیش بر یک بر بدن که از ان لبک که بر حق  
کرد و در آب و کرد و در حق که با خود و چند اند که بر بند نفس حشر  
دور که پسند خراب و ده با بد تا بر پند انخاب قال علی علیه السلام  
محرک الله تبارک و تعالی امر و ملبوس علی عا عین الحق بر ان اهل  
الرجال تعرف بالحق لا الحق بالرجال اگر در مقام مصلحت و خدایت  
اعرضوا الله ما لله خدا را شناسید خدا را شناسید و شناسایی خدا را  
چنانکه خباب سید الساجد علیه السلام منقره اند و ان طلب

القول

القول بالحق و انک استدل علیک جاب سبب انوار بپرس  
المؤمنین علیه السلام فرموده است ان الله خلق الانبياء من غير ان  
زاوه و ادا هم نفسهم من غير ان خلق لهم موهبة تاب محلی داشت و عا  
صلی الله علیه و اله و سلم علم ما کن با انوار عا را با داشت ان الله  
خلق فی خلقک فانک انکم تحریف فقلت لا اعرف فقلت الله صر  
رسولک فانک انکم تعریف رسولک لا اعرف فقلت الله عز و جل  
فانک انکم تعریف فقلت فقلت عز و جل انکم من معرفت و شناسایی  
خدا صفت و رسول و حجت است و صفت معرفت با نامت و معرفت  
است و شخص عبادت عز و جل علم و معرفت است قال علیه السلام العلم  
بصفت العمل قال الشافعی غیر البصر الا انما طبع ولا طهر  
الکفر چون فی الجملة سخن از وجود بگویند قوس نور سید بدانکه هیچ  
نحو هر است و در حق و هیچ مقوله محیط بان و مقوم ان نیست بلکه  
مستحق محیط بمقولات و مقوم ان است قال علی علیه السلام بر صفت  
الصفات لا بها بوجوه و بر تعریف المصروف لا بها معرفت و معرفت  
المتکان لا بالمتکان عرف و بر کان الخلق لا بالخلق لکان و هذا الصلوة  
و کیمت حدیث که از ان فی کیمت الکیمت حق صا که معرفت





[illegible][illegible]









جست موجودیما **و اما** در بطور کفری حال با راستی نمی گزید  
 که تکریم باها راستی نمی گزید حق جیب که باطل بود و بهمان جهت  
 است که راستی نمی گزید **و اما** امر در وجود ما با هم نمی گزید اعتقاد وجود و انکار  
 هر دو در یک هیئت نیستی بخود **و اما** الله یکی بنده را که حق نمی گزید **و اما** در حق  
 وجود و الحاق با هم نمی گزید **و اما** حقایق بخود را است با هم نمی گزید هر چند که حق را با هم در حق  
 کون و جود نیست نظر کنیم این حق نمی گزید **و اما** اشیا هر چند که جود و عدم  
 هیچ **و اما** اشیا هر چند که جود و عدم هر هیچ **و اما** هر چیزی حق مع باشد و باطل  
 اگر از هر تصور وجود ندارد که هیچ **و اما** خورشید و صفت است که را  
 جهان مشرق و مغرب و غیره که کون و مکان **و اما** نور که از آن هر چه و جهان  
 باطن ظهور می شود است که نیستند اینان **و اما** است بر هیچ وجود  
 نیست بر نفس و درود **و اما** جز نفس و درود نیست بر هیچ وجود **و اما** حق که با حق  
 نجات و به جلال **و اما** که جلوه آن نیست و در هیچ وجود **و اما** است اعتبار  
 هم که بر هر چیزی حق اند **و اما** اگر از هر یک جداست که با هم حق اند **و اما** اعتبار  
 و ظلال اند و حجب **و اما** ازواج هر چه با هم جداست حق اند **و اما** الله هو  
 الموجود و الموجود **و اما** لا یقبل فی الکون و لا مردود **و اما** کسب و ظل و نقل  
 اطلاق و قبول **و اما** فی منزله و جود و مقبول **و اما** مناسب و نامناسب

تا و محال و محالات و در هیچ  
 اگر از هر یک جداست که با هم  
 با هم است که با هم در هیچ  
 در هر چه و در هر چه

مکون

مکون و شد قال ان فی الوجود کفری و قال ان فی الوجود کفری  
 است التکون **و اما** و اما فی الحقایق کفری و اما فی الحقایق کفری  
 خرافات است که با حق کفری و اما فی الحقایق کفری و اما فی الحقایق کفری  
 به و اما فی الحقایق کفری **و اما** در هر چه و اما فی الحقایق کفری  
 و اما فی الحقایق کفری که در هر چه و اما فی الحقایق کفری  
 فان فی الحقایق کفری و اما فی الحقایق کفری و اما فی الحقایق کفری  
 است التکون و اما فی الحقایق کفری و اما فی الحقایق کفری  
 اینان نظر بطلان است **و اما** اشیا هر چند که جود و عدم  
 التکون اند **و اما** فی الحقایق کفری و اما فی الحقایق کفری  
 محصور و در هر چه و اما فی الحقایق کفری و اما فی الحقایق کفری  
 در بعضی از او و اما فی الحقایق کفری و اما فی الحقایق کفری  
 کافیه بهمان و اما فی الحقایق کفری و اما فی الحقایق کفری  
 و بعضی وجود با نشان و اما فی الحقایق کفری و اما فی الحقایق کفری  
 با اعتبار الحقایق و اما فی الحقایق کفری و اما فی الحقایق کفری  
 و اما فی الحقایق کفری و اما فی الحقایق کفری  
 چند که و اما فی الحقایق کفری و اما فی الحقایق کفری

در هر چه و در هر چه  
 در هر چه و در هر چه  
 در هر چه و در هر چه

است که استیلا بر آن مکرر و در آن خلل از این لفظ بر صاحب این مقام نظر عجیب  
 از کمال است جمیع احوال و مقامات را و این لفظ خود عمل و جمل و لذت  
 با و جمیع هر یک در موضع لزمان و ظهور و انوار جمیع اصحاب الله می رود و در  
 اصحاب و مباحث و در آنرا و مظهر این الله و الرحمن است و او را غایت  
 اعظم نیز گویند و اسم هر یک از این عباد الله است چنانکه در حق تعالی  
 در میان حال حضرت رسالت مآب فرموده است قلنا قام عبد الله  
و مضافی و این را از این است و در اصطلاح احادیث هر یک از این  
از زمان و صاحبان عصر خوانند خواه ما منکر و خواه پیغمبر و خواه  
یا هر خواه و مفسر و مفسر علی الله میسر است که از جمیع العالم بی مزاجیت  
علی و مختص با آن هر صفت و قبلیات ظهوری العالم الاکبر و  
ما خدا بر حسب قول سید العارفین امیر المؤمنین است و در خطبه  
شعبه که فرموده است انما جعل منها محل الطهر من الریج و جبهه  
النبل و لا یمنی الی الطهر یا الله خداست که هر یک از این اسباب  
طهری متابع آن احکام طهارت است و در آنرا یا الله تا هر یک از آن  
میکرد و همچنین کرده است فلان و تصور این است که عباد الله طهارت  
بر وجود طهارت است و در حقیقت و یک است است آمان قسم

انقر

انقرین و در حدیث بر همین و در التوریه و در تفسیر الاثر فی التفسیر  
 سیف این مظهر است و آنرا ذات حالات کونیه سبب اولیای  
 نمیشود و بیان این سبب را در کتب بطور ایتسا و تمهید است  
 در استقامت و مثال آن در تفسیر و یا فاحلل النبل و بعد از آن  
و اما در اینجا مستوفی اند و این مسئله که کمال جمیع احوال  
در عصر زیاده بر یک می تواند بود و مفسرانی قول عبد الله  
چنان که این است و در هر عصر و در هر جا حکم حضرت است و ناچار  
که در هر عصر که علی باشد در هر یک که اکثر آن در آن عصر باشد  
قراین و در وصف برای عین و احادیث است و این شخصی که بر لب حضرت  
ایستاد است و مظهر این است و در آنوقت چنانکه حضرت  
اسرائیل مظهر از است و ملکوت و از صاحبان مظهر است و این  
وصف این قائم طهارت چنان صاحبان و مظهر این مظهر  
عباده و صاحبان طهارت هر یک را مظهر است و این وصف این  
از آن طهارت است و در هر یک که در هر یک از این مظهر است  
و این که در هر یک که در هر یک از این مظهر است و ملکوت  
انقر و در هر یک که در هر یک از این مظهر است و ملکوت



و صاحب و قائم شده بود و چون جمیع عالم را که منزه و طیب است و عالم را که  
 طیب است و صاحب آن را که عالم را که طیب است و صاحب آن را که طیب است و صاحب آن را که طیب است  
 المرکز که اینست که حال لازم است و او صاحب و منطبق در معاد است  
 است و صاحب آن را که طیب است و اینست که در دنیا که طیب است و صاحب آن را که طیب است  
 عدد شمرده است **الفصل** و محصور و راجع و در طایفه اول است  
 اما ما که بگویم از ایشان عین الملائک است و او در هر عطفه طایفه  
 در خصوص نظیر و ملکوت و جنان است و طایفه ششم و در عالم اول  
 از دنیا و دیگرین عین الریاست که در هر دو طایفه است و در هر  
 نظیر و ملک و در عالم دنیا اهل بیت عین الملائک است که از حق مشتاق  
 است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 بود و ما که در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 عین الله و متاخر عین النفس است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 الله همین حال است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 نخستین مرتبه انبیاء ملکوت و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
**الفصل** و حافظان ابد است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 حضرت میکائیل است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است

نقد

و غالب و غالب ایشان انبساط و تنبسط است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 بر طبق میکائیل است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 اجسام حادیه و دایره و حیوانیه است و انواع علوم ایشان است  
 اجنه میکائیل است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 خزان است که از ایشان انبساط و تنبسط است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 از ایشان و اصف مع الله و تمام به الحلو و طایفه است و در هر دو طایفه است  
 او بیست است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 عالم ملکوت و طایفه است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 و احوال است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 امداد او از فرشتگان است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 او همان است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 از قوس بر سر است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 زایشان در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است  
 شصت و شصت است و در هر دو طایفه است و در هر دو طایفه است

ایمانهم و در تمام اشیای خیر حفظ از مکاره و شیطان است از خیاره  
 اوج در هر فعلی در بحث حکم طلبی انداد و نصیر از اراده یکی است  
 شرف و از عباد الهی است و در یکی صاحب عرب و از عباد الهی است  
 است و سبوی من صاحب جنوب و از عباد الهی است و چنانچه  
 صاحب شمال و از عباد الهی است و باید دانست که قسم مجزا  
 از وسط کعبه معتقد است که فاضلین است و در صاحب الهی  
 الذی خلق سبع سموات و زمین الارض و ما فیها من الامور و  
 ایشان مدد کنندگان و فاعلند و فاعل ایشان و فاعل  
 است و ایشان و فاعل هیت و فاعل فاعل یکی از ایشان و فاعل  
 است و فاعل بر او از ملامه اهل عز و اجل است و دیگری بر فاعل  
 است و فاعل بر او و غیر این است و سبوی من و فاعل صالح و فاعل  
 بر او و فاعل است و چنانچه بر فاعل و فاعل بر او و فاعل  
 است یکی جفعالی را عبادت میکند و در کمال حبس و تقوی و  
 در کمال استقامت و برتری و یکی در کمال خلق و تعالی و یکی در کمال  
 خلق و زمین و جمع شده است و در آنها عبادت خالق و ایشان را  
 برین اندام چنانکه این فاعل و فاعل و فاعل و فاعل و فاعل و فاعل

ملکوت اند و در این اعداد که در این حدیث است یکی است یکی  
 طلبی الاطراف و یکی است یکی بضایق و یکی است یکی جعفر صادق  
 و خبر بعد از این تا فهم و کنیز الشاکرین و یکی است یکی  
 و یکی است یکی است و سبوی من و سبوی من و سبوی من و سبوی من  
 و یکی است یکی است و سبوی من و سبوی من و سبوی من و سبوی من  
 و صاحب این حدیث که نام او سبوی من است و فاعل او سبوی من است  
 است سبوی من و سبوی من و سبوی من و سبوی من و سبوی من  
 و ایشان را ایشان اهل طریقت اند و ایشان را از علوم بعد از ایشان  
 جبریل است و دریم خبر که بر فاعل و فاعل و فاعل و فاعل  
 از عظم رجال فاعلند و فاعلند و فاعلند و فاعلند و فاعلند  
 المحمّد و هر یک از ایشان مختص بحقیقت فاعلند و فاعلند و فاعلند  
 است که فاعلند و فاعلند و فاعلند و فاعلند و فاعلند و فاعلند  
 است و فاعلند و فاعلند و فاعلند و فاعلند و فاعلند و فاعلند  
**و** فاعلند و فاعلند و فاعلند و فاعلند و فاعلند و فاعلند  
 خلقنا السعوط و الارض فی ستم ايام است و ایشان سلاطین  
 جنان است که در سبوی من و فاعلند و فاعلند و فاعلند و فاعلند



عدو کایم است و ما نطق این بعد مکه طاعت اند اول بدان که جمع  
 بد است و ایشان از آن جهت بدل گویند که چون ایشان بجای از اقامت  
 خود بمجلسی میرن رود از وجای بن بیکر بصورت خود در آنجا باز  
 گشتند که هر کس برینید بگوید باز همتا فلا نکراست و حال آنکه آنکس  
 در آنجا نباشد و هرگاه یکی از آناد و حلق نماید باز همتا غرض یکی بجای  
 او نشیند و از بنده ایشان بکبر اقامت ایشان رسالت حق صفا القضا  
 و ایشان حفظ اقامت سبزه اند هر یک مویکل بر عینا اهل اقامت و حله  
 اسرار حرکت و مسائل و نظر استوار است سبزه اند و اسرار حرکت ایشان  
 عبدالحی عبدالحلیم و عبدالمعز و عبدالمهد و عبدالمکرم و  
 التبع و عبدالمجید است و حصول مقام ایشان از چهار جهت است که  
 شیخ ابو طایب کلان صاحب عزمه است و شیخ فرید الدین محمد  
 در سبزه نام از آن بظهور و رده است و فخر تبارک است از آن جهت  
 گویم که بکبر تر از عزمین و خیر عالم و شیخ و شیخ بنوع و نیزه نهانی و نیزه  
 هجوع هر که بنویزد و از این سر تا این نفس و هر کس نباید در صلاح  
 در هم سبزه اند که بر قلب حضرت از اهرام خلیل اند و ده آه ایشان دعا  
 خلیل الله است و بذهب و حکما و الحیون و الصالحین مقام ایشان

سجده

سازند از ریت شکو که آه سبزه سبزه اند که ایشان را و حال  
 معارج العلی ایشان است و ایشان را در هر شب غیر از این جهت خاص جهت  
 تحصیل علی خاص از این جهت خاص و از ایشان و انتم الا جلاله متکبر  
 است و ایشان شبیه اهل امان و ناپدا است که ز حال و خطبه و روش  
 کرد و در حق زانست چنانچه و در کمال با لحاظ و حقش غیر از طلب کرد و  
 دورا می بود ند همتا و در حقش می بود که ایشان از شهداء فطین  
 اند و خطیبی که علامه غوث شمس در تحت ماهم کرد و در حقش  
 بد رجیم علی آه شهداء و در سبزه محضر و حضرت سید الشهداء  
 علی علیه السلام بود و در همان حضرت و در کمال و در حقش بود همتا  
 و در کس بود ند در جبر شهادت با او علیه السلام قانر شدند و  
 همتا و در کس بود ند شهداء که بلا و در و این حقش و هر کس در  
 زمانه از همتا دم تا این عصر ایشان بنشاده بود و فدا و کل خطیب یا عزمین  
 در کبر و در همین بر ایشان و همتا فدا و فدا و فدا و فدا و فدا  
 عظیم بود و است **مختصر** که خوانش قیاس صغری تعبد است  
 این سخن عام که نامش **مختصر** است **الفایده** و خطبه بعد از دو  
 طاعت نماز پنجگانه و ایشان اصحاب کرام اند و عالم ایشان معلوم

ما طاعت و طاعت و طاعت  
 نهتن سنان سرور و طاعت



















۳۳ تَوَابِي ۳۴ مُطَهَّرَةٌ ۳۵ حَامِدَةٌ ۳۶ سَاجِدَةٌ ۳۷ قَالَ النَّبِيُّ  
 سَابِقًا أَجِبَ الْجَاهِدُ ۳۸ لَا كُفْرَ ۳۹ سَاجِدٌ ۴۰ مَقِيمٌ ۴۱ الْمَلَأَ  
 ۴۲ مَوْجُودٌ ۴۳ لَا كُفْرَ ۴۴ أَرَبٌ ۴۵ لَا يَمُوتُ ۴۶ فَاهُوَ ۴۷ لَا يَمُوتُ  
 ۴۸ خَلَقَ ۴۹ أَتَاهُوَ ۵۰ أَقَابَهُ ۵۱ جَوَابَهُ ۵۲ قَالَ تَعَالَى ۵۳ وَأَن جَنَّتَا  
 ۵۴ لَهُمُ ۵۵ الْعَالِيُونَ ۵۶ أَخْبَارٌ ۵۷ مُطَهَّرُونَ ۵۸ مُخَوَّنُونَ ۵۹ مُنَبِّهُونَ  
 ۶۰ مُتَقَوَّنُونَ ۶۱ مَوْجُودٌ ۶۲ لَا يَمُوتُ ۶۳ مَوْجُودٌ ۶۴ لَا يَمُوتُ ۶۵ وَأَصْلُهُ  
 ۶۶ فَاهُوَ ۶۷ مَوْجُودٌ ۶۸ لَا يَمُوتُ ۶۹ لَا يَمُوتُ ۷۰ لَا يَمُوتُ ۷۱ لَا يَمُوتُ  
 ۷۲ لَا يَمُوتُ ۷۳ لَا يَمُوتُ ۷۴ لَا يَمُوتُ ۷۵ لَا يَمُوتُ ۷۶ لَا يَمُوتُ  
 ۷۷ لَا يَمُوتُ ۷۸ لَا يَمُوتُ ۷۹ لَا يَمُوتُ ۸۰ لَا يَمُوتُ ۸۱ لَا يَمُوتُ  
 ۸۲ لَا يَمُوتُ ۸۳ لَا يَمُوتُ ۸۴ لَا يَمُوتُ ۸۵ لَا يَمُوتُ ۸۶ لَا يَمُوتُ  
 ۸۷ لَا يَمُوتُ ۸۸ لَا يَمُوتُ ۸۹ لَا يَمُوتُ ۹۰ لَا يَمُوتُ ۹۱ لَا يَمُوتُ  
 ۹۲ لَا يَمُوتُ ۹۳ لَا يَمُوتُ ۹۴ لَا يَمُوتُ ۹۵ لَا يَمُوتُ ۹۶ لَا يَمُوتُ  
 ۹۷ لَا يَمُوتُ ۹۸ لَا يَمُوتُ ۹۹ لَا يَمُوتُ ۱۰۰ لَا يَمُوتُ

که هر دو صفت از یکو شروع کنند . استند تا بیک که تو ای بگویش  
 شوی در ده او بهر اثر و بهر اثرش . تا دم من از او غایب باش . در  
 ظاهر و در میان اشتیاقی . کوشش بهود و به از خفتگی . تا بگویش  
 ان لم تکنوا مسلمتم . ان الشبه بالکسر ام فلاح . بقره چهارم  
 در تحقیق بعضی شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت و احیاء و اداء  
 حق از اداء باطل و شناختن طریق حیات از طریق هلاک و در هر چند  
 مطلب است . مطلب اول . در شناختن طریق حیات که راه حق  
 است از طریق باطل که راه هلاک است . باید دانست که حقیقت  
 شاد است و نهالت بخشن . حیات در شاد است و نهالت سعادت و بقا و ان  
 است و حقیقت هلاک است . بقا در شاد است و نهالت سعادت و حصول بقا و بقا و ان  
 و بقا و دوران است . و شاد است و نهالت سعادت و حصول بقا و بقا و ان  
 است که بقا و نهالت است . و شاد است و نهالت سعادت و حصول بقا و بقا و ان  
 نیست زیرا که غنا و نهالت است . و شاد است و نهالت سعادت و حصول بقا و بقا و ان  
 انعام و انعام است . و شاد است و نهالت سعادت و حصول بقا و بقا و ان  
 انعام و انعام است . و شاد است و نهالت سعادت و حصول بقا و بقا و ان  
 حقیقت . حقیقت است . و شاد است و نهالت سعادت و حصول بقا و بقا و ان





ما هیت و ثعلبان ار که بان جفت از اقطار می کشند و در حیران می کشند  
و بقای آن در بحر بیب و بحر ریخت است که در بحر مانده باشد بعضی جفت  
ایله آن و بعضی بقای او در ابد است و نظایر این که لازم بقای آنست که لازم  
بقا و است و در بعضی قطره بین بقا و غیره باقی بقا است که آن باقی  
علا است اما در بحر قطره و آب خفت است و موجود بشر باقی که  
مغیبت و غیبت است و خفت موجود بشر با اعداد و دیگر است که در مشا  
و حدیث بعضی و کفر است و خفت نیست لهذا بعضی برای این مطلب خفا  
و اگر کشد بخیر و صفت این خفا است و از اینجا معلوم شد که هر چه خفا  
و اعداد است که هر چه خفا و در آن باشد و قضا و قدر است پس این خفا  
و کلامی که از آنرا خفا و بعضی از این مدعا است و در این متن بعضی قضا و قدر  
نشان می دهد و حدیثی است که از این دلیل صدرا است که لا است بر این  
که از این کفر و جحد و از این مدعا نیست باطل این حق است و از طرف بعضی  
الک لا چنین کشاد و بعضی حق است و بعضی حق است و بعضی حق است  
الک بین قلوبهم مطلب و در بعضی مدعیان شریعت بدانند که در بعضی  
در اطلال و در بعضی جفت است که از این خفا و بعضی از این خفا و بعضی از این خفا  
بر این و در این خفا و بعضی از این خفا و بعضی از این خفا و بعضی از این خفا

وچون بر سر وجود مطلق و حقیقت محمدیه مثل بحر است و از او که از انوار  
راه سوار سفینه نجات شد از ان بحر بیرون می آید و چون عو و توان نمود ان بحر  
شریعت نامند و ان بنایچه حد است و شارع ان است که در اراده ان  
شریعت فرموده است قال تعالی هو الذی شرع لکم فی الدین ما رزقتموه  
بروه و آیت بین الایه ان شارع و احادیث معصومین از انهار و قرآن  
کام حجاب اقدس الهی است و شریعت علم ان و صنعت که جناب اقدس  
الهی متقل بعلوم انیه و مصالح نظام جلی فرار داده است و اطلاق لغت  
شارع بر غیر حق تعالی خوا و یغی و خوا و یغی عرف محمدی است و علم  
اولی بیان است زیرا که بر حق بسوی و مجبوی که مبتنی بر مصالح اولیه  
است مختص است و در علم بان وضع و ان مختص است با شافع ان و اضع  
ان و ثابت است بر همان مطلق و ضرورت مذهب امامیه و عرفا و که غلام  
الهی عن انان و است و علم باین و مخصوص است و سوقت بر علم ان  
ار است قال تعالی حکمنا فی الشیخ تعلم ما فی تنبیی لا تعلم ما فی تنبی  
و قال فی ذلک الله امری فی تنبی قال انکم لا تعلمون فی تنبی که لغت  
تنبی است و قال تعالی احببهم فان تنبی و فی غیبا و قال فی حق  
و تنبی و فی انما یطاع الله و فی حق الهم تنبی انما یطاع الله





















عقد استبره علم که لایق باشد بر علم و در حل امتداد این علم  
خبر و در علم ما اشکال علی ما الله تعالی است و لایقین و لایقین و لایقین  
نیایش و معرفت حقا حقین متوجان است یعنی اید الله و بعد از این  
فصل استبره صیغه اگر کسی بود یا از این حدیث حضور و می شود که غلو  
یا ما ما استبره است از اصول اسلام نیست گویند امامت و اطاعت او  
و آن یکو و معرفت حدیث و سنی انجام افتاد و در امور و غیره است  
بعضیها و بعضیها یا ما حق عقدا که کسی و می افتاد و دیگر کسی گفت  
ان مستبره را موتی بان گفت که گویند که در هر حالت تابع پیشوا است یا  
او یا یا یا که کج او که یا می شود و اما احداث و اگر کسی نکند یا ایمان  
نیاید و اما استبره یا بعضی را کسی از اصول اسلام نشود و استبره یا  
بر این لایق است که فتاوی در عقل از ما نصیحتی و لایق نیست و اما در  
در امور و مهتبه انجام یافته هر چه خود و در هر چه و در هر چه  
از متاخرین است و اینها را امامت و انجاز است و لایق گویند و لایق  
نیت نیست یا کار است و اما استبره است و اما در لایق است  
استبره و سنی و امامت است چنانکه در هر چه و در هر چه و لایق  
او هویت که خدا را است یا اما استبره است که در هر چه و لایق است

۹۹۹  
حزب

[illegible]

بوده باشد و شما چند جمع بنیاد که اینست خصوصاً جهاد که ستر  
 صریح جان و مال و دین و دنیا و غیر اینها است و ذکر آن که مستلزم ازواج  
 حال است و دیده که مستلزم الام که ستر است و تفکیک است که اندک  
 بدیه است و حج که مستلزم دین و دین و مال و غیر اینها است و تفکیک  
 و دوستان و دشمنان سفر و خطرات آنها و حج شدن مالها است  
 از گشتن شدن خود و شوی غیر موجود و در این غیر از نصب علی  
 چه در نصب بوده است که بهر و الایح از با وجود فوق استلام و  
 کثرت مخاطرات و دفع مکر و بلا و جبر العرب شوی و بر جان و مال خود و از  
 قتل و هلاکت داشت که جنایات نفس الحیض از مرده است و باقی است  
 بهیچیک از آثار این است و کدام است از مرده است و از مرده است  
 است که برده غفلت از تعبد بصر است و تعبد دینی و دلالان و انحراف  
 فراجه و ما عادت صحیح نبوی و آسان است از خطا و انحراف است که ستر  
 تلقین و ملاجه آن که ما پیش از اعتقاد و مسند و حساب است خود و با بعضی  
 مخلوق و دین و مبانی و همچنین از آنکه آیه که الله تعالی و محمد  
 از خدا تعالی و از خدا تعالی و از خدا تعالی و از خدا تعالی و از خدا تعالی  
 است و سوره که از خدا تعالی و از خدا تعالی و از خدا تعالی و از خدا تعالی

اَنْتُمْ وَبَابُهَا فَت كَرِهْتُمْ صَوْنُ دَنَام طَاعَتُنَا اَنْتَ الْخَبِيرُ  
 بِجِبْطِ طُغْيَانٍ وَرَحْمَتِ زَانِبٍ اِجْرًا اَنْتَ وَحُجْبَتِ حَدِيثِ  
 نَوَاسِرِ مَنَاقِبِ اَنْتَ جَبِي قَبِي لَهْرٍ مِنْ خَيْرِ مَوَاسِرِ وَجِلْبَتِ فَوَانِ  
 اَلْقَوَانِ مَنَاقِبِ عَلِيٍّ مَرَكَبَتِ مَوْلَا قَبْلِي مَوْلَا وَرُحْمَتِ طَوْلِي لِيَجْزِي  
 وَجِلْبَتِ عَلِيٍّ اَلْبَسْتُمْ لِي قَمِيصًا قَدْ كَفَى اَمَامَ مَوَدِّ رُبِّكَ دَعَا اَعْدَا  
 دِيْنِ اَبَاهَانِ نَاخِلَةً اَبْنِ بَنَانِ رَا حَفَّتْ وَطَارَتْ مِنْ كَرَمَةِ اَلْمَدِينَةِ خَشْمُ  
 دُرِّ سِيَادَةِ اَجْمَعِ جَنَابِ رَسَالَتِ قَاتِلِ اَصْوَالِ عَفَايَةِ وَغَدَايَةِ اَكْرَمِ  
 اَنْتَ كَرَمِ صِرَاحِ اَهْلِي اَهْلِي اَعْلَامَتِ نَبُوْتِهِ وَاَخْبَارِ اَهْلِي عِيْنِ عِلْمِهِ  
 اَمَضِلِ الْحَبِيْرَةَ وَارْدَاكَ كَرَامَاتِكَ اَنْ مَكَلَّتْ اِرْسَالَهُ بِهَرُونَ وَرَايِلِ  
 كُتْمَارِ وَمَلَأَهَا اَهْلًا دَهْ دَهْ شَوْشُ وَاجِزَ اَضْرَارِ دَعَايِ اِخْتِلَافَاتِ  
 رَوْحِ اَزْهَرِ صِرَاحِ اَعْلَامِ جَعْفَرِ صَلَوَاتِهِ اَنْتَ اِبْرَاهِيْمُ بِنَايِمِ وَمَوَاضِعِ  
 مَحْمَلَةِ اَبْرَاهِيْمَ اَنْتُمْ بِنَكِمِهِ اَللّٰهُ لَوْلَا اِلَآهُ الْاَهْوَالِ اَنْتُمْ جَعَلْتُمْ  
 اَنْتَ مَرَادُكَ مَا دَرَسْتُمْ ذَاتَ الْقَائِيَةِ اَلْقَائِيَةُ اَلْقَائِيَةُ اَلْقَائِيَةُ اَلْقَائِيَةُ  
 مَلَكُوْتِ وَصَلَتْ وَتَحَبَّتْ فَمَا اَمْنَاتُكَ قَائِمًا بِاَلْبَيْتِ اَبَدًا بِكُلِّ لُجْبَا  
 غَدَاةٍ اَنْتَ اِسْتِغْنَا اِذَا اَضْرَا اَنْتَ اَللّٰهُ اَلْاَهْوَالِ اَلْحَبِيْرَةِ اَلْحَبِيْرَةِ  
 اَللّٰهُ اَلْوَعْدَةُ اَللّٰهُ اَلْاِسْلَامُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ















[illegible][illegible]







صورت کون به تر باشد و طرغاب و سافرش را بر تو انداخته و در اینجا  
اشباح غیر له خا است و اذلاح غیر له اب که برای تکون انسان غیر له  
درده و غلبه غم مرغ است که ماده و تکون جوهر مرغ است و متفکرا  
طینت طینت قبول تا برای آن جوهر هفتاد و پنج کاره عقل است و متفکرا  
طینت جوهر قبول تا برای آن جوهر هفتاد و پنج کاره عقل است و برای آن  
جمله که انسان کبر است وضع جوهر عقل در جای خود و وضع جوهر  
جمله در جای خود ضروری است و موجب دخول جنت و خروج از  
دو نوع است و اذلاح انفا از وضع الهی موجب بعد از جنت است  
و قریب بدو نوع است و تفصیل این بعضی چنین است که جهت که یکی  
از جوهر عقل است مثلاً و انظام عالم را در نظر و بعضی که یکی از  
جوهر عقل است اگر جهت را متعلق بدو سنان و حقیقتی از مادی و بعضی  
متعلق بدو سنان و حقیقتی از مادی است و این جهت و بعضی در محل خود است  
شد و مغرب و متوازن سبب خود میماند است و اگر جهت را متعلق به خود  
و بعضی متعلق به غیر الله تعالی موجب سقوط الهی و دخول بهر آن است  
پس از این قبیل جوهر عقل و جمله در محله خود و مخلوق را بر او عقل است  
و حکمت و این صواب است و در غیر عقل خود غیر خطاست و وضع

و این

و این در وضع صانع پیرا گشت خطای بر قلم وضع نه است اگر کون به جوهر  
مستغنی از طینت فلا نکر جوهر برین و جلای و سر برین پس و این  
نهی و جوهر لا نکر و جوهر نهی و جوهر عقاب و همچنین اگر مستغنی از طینت و کبر  
عباد است و از این امر جوهر محبت و جوهر ثواب و جوهر کونیم لا نکر و جوهر  
و نهی امر و عقاب و ثواب نظر بعضی از طینت نیست زیرا که طینت  
از امور نکره است و امور نکره سبب ثواب و عقاب شرعی و  
محبت و مذمت عقلی نمیشود بلکه ثواب و عقاب و محبت و مذمت  
مستغنی از وضع و اذلاح شرعی از موضع است که عقل عمل مکلف است  
و این متعلق امر و نهی و ثواب و عقاب در حقیقت اشیا است و این  
بیان این مطلب چنین است که در دنیا است شرعی عقل عقل قطع مباد  
و حد و موجب و نهی را بر او سبب است و برای نظام جمیع طینت  
که مستغنی جوهر برین باشد و در حد و نهی و این و امضا و جلای  
شرعی ضروری در محسوس سبب ثواب است و این را یکی که عقل جوهر  
فلا نکر جلای که وضع و غایب در دنیا است و تجا و حد سبب الهی  
که هر جوهر برین جای از سبب ثواب و نهی مستغنی است و یکی سبب است و این  
و نهی و غایب که انسان از دهر و نا نا محسوس را غایب و نا نا غایب که عقل

و این



عنه شاکله وقال کل منیر لما خلق له هر کس را بهر کار که می‌خواهد  
 منیر است در دنیا انداخته اند و از عقاب نخواهند کرد که بر آب بپاشند  
 از اینجه و چرا پیشتر جمله ای اختیار نمودی بلکه من است شری عقاب عقیلی  
 او از اینرا دانست که چرا مستحق قتل است بر روی که ما مؤمنان و موجب  
 عقاب و ثواب شری بود و در حق تو نماندیم بود اینان ان عمل و چرا  
 غیر مستحق است بر روی که بر روی غیر و موجب دم عقاب و عقاب شری بود  
 و در بحث تو نماندیم بود که نفس از ان فعل ما را از برای سر بریدن  
 از برایم و میل از ان قرار دادیم سر بر روی بیا و سخن بود که مدح عقیلی  
 و ثواب شری داشت چرا اختیار نمودی و همچنین اکبر را که بپای عبادت  
 دارد مدح و ثواب و بجهت عبادت غیر چه می‌دهی و دم و عقاب بر آن  
 عبادت مزاجی نیست که قبل از اینها منصفان و طاعت او را ترک  
 است بلکه مدح و ثواب او برای وضع عبادت در موضع له است که  
 عبادت خضعا له باشد و دم و عقاب او بر آن چیز عبادت و وضع  
 برای غیر خضعا له است پس از آنکه می‌خواهد خبر است و می‌داند که برای حفظ  
 نظام جمعی ضروری است و قبل از اینها از ان و را بطلب فیض بپوش  
 و اعمال و طاعت طاعت و جبهه طاعت و ان سبب مدح و دم و ثواب عبادت

عز

نیست بلکه بفضیلت او حکمت و مصلحت نظام جمعی است و مدح و ثواب  
 در عمل حکمت معشوق اثر و توفیق و عدد و عقاب و مدح و دم و ثواب و  
 عقاب همه وضع ان هر یک در موضع له است و از اینجه ان هر یک از  
 موضوع که ان خون بر روی در مجاهد مانند اجزاء در عبادت موجب  
 مدح و ثواب است و عبادت غیر مستحق مانند خون بر روی بپاشید دم  
 و عقاب و در صد و مصلحت و جمع مرطوب و در کتب غیر سیر و قاریه نشانی  
 و تنظیمه بخش و توفیق مسئله طاعت و دفع اشکال بر آن موضع شد  
 است از اینجه بنصب انکار کما راجع و اینها که کما راجع و اینها که  
 طاعت و شرح ان بنماها انداز و در فضیله بین و اعمال و طاعت و طاعت  
 است که در دست انسان کبر و عالم و سوی است که مظهر کمال حشمت  
 است و از اینجه بنصب و مجیزه راجع و طاعت و طاعت و طاعت که است از فضل  
 و طاعت و در کون طاعت انسانیت و توفیق و از او طاعت و طاعت و از اینجه  
 در شکر و در جهان و کرد و قبل از اینجه که از اینجه و در کتب قبل از  
 شود و از ان سوال بجهت خط و تکیه و تبادل نبات بجهت  
 و تبادل حسن النبات و توفیق و توفیق حسن نبات و توفیق و توفیق  
 و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق













خستون و غلظت و داحدا با او گوید که هر جا که بدم و در اخلاص انصاف  
شدم و بنافتم اینجا که طرف شکست خورد و طعام بر خاک پاشید که  
ما حسی بداشت و از خاک برافشته نمیداد تا چار از او اخطار <sup>و حجت</sup> را  
مردار با جهاد و پشمار و در زیر او را گفتند و او همیشه نقش شکم و دست  
به تمام و در تن او اخطار <sup>و حجت</sup> را و دلا و در دست دارم اگر به دست  
بکشای آنکه کلمات همیشه در صدق و خبا <sup>و حجت</sup> را و آ و افکار و ادعا  
عزیز باشد و مقام استبداد احکام امان و احادیث اسرار اطهار را  
و اخلاص از این چیزها یافت و این اعتراضات غافلانه که یک نفر از  
اعتراضات <sup>و حجت</sup> را بر او شنید آن سخنهای پاشنا با کدام سال تمام و در  
و ساعت بود که <sup>و حجت</sup> را با هر مانت شیخ کلینی و شیخ طبرانی و ابو نعیم  
تفت با مانند <sup>و حجت</sup> را تا این <sup>و حجت</sup> را و او نا عهد حسن و شیخ حر و صدر  
خلف با مانند <sup>و حجت</sup> را و دست و شیخ حسین الصفور و در دعای هر یک  
و اباب امامیه را داشتند و در مقام خوبی و بدی بودند که هر دو <sup>و حجت</sup> را  
همیشه شدند که بقضای امامیه و کتاب دست با مانند <sup>و حجت</sup> را و در  
و حجت را بدین جهت شناسانند لا والله و بلی الله همیشه <sup>و حجت</sup> را  
عناج بکست <sup>و حجت</sup> را بود و آمد و دست و خواست و در شیخ <sup>و حجت</sup> را









[illegible]

الشيخ  
عبد الله بن عبد الرحمن

[illegible]

و از منبر که کرامت از ان مقام باشد هنرا از خطا و درم مراد از قرآن  
و حدیث از آنچه نام است جواب این سوال متفقین حواله از منبر مسئل است  
مسئله اول که شریک نام کلام الله و کلام انسانا الله چندین است و حقا  
است که ما بعد از آنست که قرآن حدیث سندی دارند و منبری و مستند  
طبقات نیست و منبری و منبری و رجال و اعتبار و منبری و طبقات  
و فضل از ادبست و ترکیبی و منبری از ظاهرین و باطنی و حقیقی و مجازی  
است و از این جهت احتیاج به چند علم است اول علم در باب الحریک و حریک  
طبقات و رجال و طبقات و طبقات انسانا و انفسا و طبقات و طبقات  
و سنت و استکمال است و در این بین طبقات علم الرجال از طبقات  
بیشتر و در کتاب دوم معرفت حواله رجال است که کلام و سنت  
و حواله و طبقات و اعتبار و طبقات و معرفت طبقات و طبقات و طبقات  
صفت و طبقات و طبقات و استکمال و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
الفاظ طراز از طبقات و استکمال و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
العلمین طبقات از طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
عموما و کتاب طبقات طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات

جهان معرفت ترکیب الفاظ طراز از حدیث و استکمال است علم بقرآن  
مشهور و مشافه و خصوصا علم طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
کتاب طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
جهان معرفت طبقات طراز و استکمال ان علم طبقات و طبقات و طبقات  
کتاب حدیث است و احسن کتاب طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
ابن القوی و از این است و طبقات علم نظام الدین طبقات و طبقات و طبقات  
طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
و در این باب طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
العلمین و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
الافعال و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
و کتاب و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
جواب این چنین است که این طبقات است و معرفت طبقات و طبقات و طبقات  
اول معرفت طراز و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
انسان طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات  
اعتقاد طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات و طبقات



























[illegible][illegible]

کتاب باشد زیرا که بعضی گفته اند که الطین اینست که در بعضی محله های دنیا  
نظر به عموم استغراقه مضمر است که در حق او کل حق است  
و اگر کسی بگوید بعضی افراد حق است که کاه و نام است که بگوید نام تو هم  
نشان بعضی محله است و اجتناب از حق محله در حق کل ممکن نیست پس  
پسین ممکن اجتناب از کلان و هرگاه که کثیرا و اصولی بگوید بعضی  
میشود که هر چه بدیشا را از کلان اجتناب نکند بعضی از کلان کاه است  
و در این صورت بیان علت در محل خود نخواهد بود زیرا که کاه باشد  
که در بنا و عبادت از کلان اجتناب بگوید بعضی از کلان کاه است  
بعلا و درده باشد و حال آنکه از بعضی در حق حق چند باشد که  
از این اجتناب مانع شده است و اینست که هر چه که در حق حق است  
حکم باشد از حکم سر نیزند و از این جهت فرموده است ان تتبع اکثر فی  
الان من قبل و بعضی دلیل الله ان یبعون الا الطین و این هم الاثر و  
بجمله اگر بعضی گفته اند که بسیار و بیشتر از اینها را که در زمین اند که  
خواهند بود و از راه خضایه بماند آنکه بماند و بعضی دیگر  
و نبیند ایشان مگر اینکه بر او رود و بعضی عمل میکند و این را  
پسین عالم است فهم در نشان دادن صراط مستقیم و توحید مستقیم

چنین است که کسی که نیست که گفتا بیشتر از اینها را که در زمین اند که  
نام حاصل از طالع طریق بر احوال مذاهب اهل دیع متکون و در  
درین هفتاد و شش کاه اسلام قرین را خدایا جبه که شجره اما شجره اش  
عشر و بیست و یک را از سائر فرق و این بعضی از سباحت و معاصی است  
از شصت و نه محقق است و در این شصت و نه کاه کاهی کرد و مقام علم و عمل  
است و او بر صراط مستقیم کتاب و سنت داشته باشد و بسیار را داد و  
و اهل اسلام از ایشان عز و اندر اند فاله المؤمنین اکثر من المؤمنین  
و المؤمنین اکثر من المؤمنین و این حدیث که در کتب کثیره از ائمه  
و تان المؤمنین و این حدیث که در کتب کثیره از ائمه  
آید و حق و حقیقت و خواسته است که بسیار از رسول الله است و حق  
و دوا و حق و محضر و انبیاء و اهل خوار و اهلان محضر و دینه  
اما این شصت و نه حدیث که در کتب کثیره از ائمه است و نام مذاهب شیع  
نام کتاب و سنت و دلیل و سند و این حدیث و احادیث بسیار است  
که در مدح و ثناء و ذم و است از این حدیث که در کتب کثیره از ائمه  
بر می آید و این حدیث که در کتب کثیره از ائمه و از این حدیث که در کتب کثیره از ائمه  
و این حدیث که در کتب کثیره از ائمه و از این حدیث که در کتب کثیره از ائمه





























بحكم من ارجى جاء به خانم الاضياء فورد هم الحكم الاضياء في جنود  
 انشاء فليد اليه جبريل ولا يشي بما جود انشاء فليد اليه الوحي  
 بحكم من ارجى جاء به خانم الاضياء فلا يشي من الحكم الاضياء في حكم  
 نصر لرجاء به خانم الاضياء مير الحكم الاضياء في جنود انشاء  
 وما عسده و خانم الاضياء ولا يشي بما جود انشاء فليد اليه جبر  
 ارجى ايلي في فلا يشي من الحكم الاضياء في حكم من ارجى ايلي في مير  
 الحكم الاضياء في جنود عسلا بالايه ان ان يقال هذا مما لم يزل  
 به ولا يشي بما جود عسلا ان يقال هذا مما لم يزل في حكم من ارجى  
 خسران في من الحكم الاضياء في حكم من ارجى عسلا في ودم  
 الحكم الاضياء في جنود عسلا ان يقال هذا مما لم يزل في حكم من ارجى  
 من الحكم الاضياء في جنود عسلا ان يقال هذا مما لم يزل في حكم من ارجى  
 جاء به خانم الاضياء فلا يشي من الحكم الاضياء في حكم من ارجى جاء  
 به خانم الاضياء مير الحكم الاضياء في جنود عسلا ان يقال هذا  
 هذا من جنود عسلا ولا يشي من الحكم الاضياء في جنود عسلا ان يقال هذا  
 لا يشي من الحكم الاضياء في جنود عسلا ان يقال هذا مما لم يزل في حكم من ارجى  
 بحكم من ارجى جاء به خانم الاضياء مير الحكم الاضياء في جنود عسلا

[illegible]

فلا شيء من حكم الآحاد  
 حكف الحكم نفس امرئ  
 جاء به خاتم الأنبياء  
 صلى الله عليه وآله وسلم

حکم پلا می جاور مضام  
ان قضاه

جوانی تا نازنین روزگار را در آغوش می‌گیرد و از آن لذت می‌برد



[illegible]

از شارع مطلق باشد تا آنچه از مسلک از لایه باشد حکم آنها  
مطلق از شارع نیست و آنچه از مسلک از لایه نیست بلکه مطلق از  
کسی است که معتقد باشد باقی از باب علم بر حقیقت و آنچه از اعتقاد  
باشد او است که از اعتقاد پیدا شده است مثل باب و در نقل بگوید  
میگوید و شریعت و شریعت را این و در نقل میگوید از تمام از و در  
تا این در حدیث چه بود میگوید از باب اعتقاد از تمام از و در  
در حدیث از و در حدیث از این یکی شریعت کلام مجبور و از و در حدیث  
کلام مجبور و حق و باطل که با هم مانده و از باب شور و اب شریعت  
تفاوت باشد از و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از  
نوامیس و عهده کتاب مجبور و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از  
جمع شود چنانکه در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از  
است و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از  
که بهانه حکم از این یکی شریعت است حکم از این یکی شریعت است حکم از این یکی شریعت است  
و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از  
مشبه و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از  
نموده اند که در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از و در حدیث از











و خون برآینده و مرقه انا جشایا از محض و دلیل اشفاق قوله تعالى  
 انت انا كما قبل في اهلنا مشفقين و اشفاق دوا م حذر است مفرین  
 بترجم و دلیل خنوع قوله تعالى انت الذین انزلتمون انفسکم  
 فلو لم یکن الله و ما فی سائر الحق و خنوع قوله فانه انما یقبل  
 ان انبساط و سکون طپست از انبساط و در کمال عظمت محو و طپش  
 با سلطوت سلطان حق و دلیل اخبات قوله تعالى انت و ذی القربین  
 و اخبات از باب افعال لازم است و ان سکون است بیوی که سکون  
 شده است بیوی و از روی سکون و ان اول مقامات سلطنت و  
 است از بیوع طمعی و دلیل فهد قوله تعالى انت لا تأسوا علیها  
 فانکم ولا تغتربون ایما انا که و دلالت بر این بر ذیل التوازی است و دل  
 کر زهد در شیء عدم و غایت و دان شیء است و برادر و اطلاق غایت  
 در مقام مدح و عت زهد و در دنیا است و عدم انصوح دروغ بر غایت  
 شیء و عدم خوشحالی و سرور بر حصول شیء خرج بی رغبتی و دان شیء  
 نیست و اگر هر که هر چه میسر آید و نیست در این و غایت داشته  
 باشد از غایت انصوح و بی رغبتی و دلیل از خوشحال مکره و دلالت  
 بر این بر اظهر است بر این از انبات و دیگر و دلیل و در قوله تعالى

لا تأسوا

ولا تأسوا یا ایها الذین آمنوا و دلالت بر این بر وجوب و در التوازی  
 اخوات و اظهر از دلالت قوله تعالى و یبالی فی طهرت من  
 طاعت انشادات در ضمن این بیست و دلیل بقیل قوله تعالى انت  
 و قبل الیه لبشلا و دلیل انقطاع با کتبت انت از قبل بقیل قطع و  
 لقب حضرت مریم و حضرت زهرا علیهما السلام است لا انقطاعها  
 عن الدنيا لله و انقطاع المحض عینها و غیره و دلیل بقاء حق  
 تعالى انت لقد کان فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و  
 الیوم الاخر و دلیل و عت قوله تعالى انت یحییون و تمیما و زهرا و  
 و عت بالا از رجاستی که رجاستی است و عت سلوک  
 بر عت است و ما بعد است که بعد از حصول مقام سماع و در عت  
 و در عت و سکون و امد و هنا از عت و بر ما فاما از عت و بر  
 از عت و ملکات و شفق و هم نشاند از عت و عت و عت و عت  
 بر و عت و خنوع و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت  
 حق و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت  
 و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت  
 الرقاب و از عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت و عت

۱۶۴

حضرت علی (ع) را این مضامین ده که از اشعار آقا پیغمبر (ص) نقل نموده از آنجا که  
افاضه خود طلب بران که بغیر از مطلع و فیکردند از برای دعا و عروج و دعا مان  
منزل سبوح معادل داشت و او را نیز در هر جمله است اول دعا  
در پیش روایت است هر مرتبه چهار بار خلاص جسم و تهدیب نفس است بقا  
حقیر توکل حقیر انوار من حقیر نعمه با اله و قدر بنده با اله و است که  
چون باز نشد و دعا های غیب برود و دل بند بپایانده بود و چون آن  
دعا که سران از آن طلب بر لایق نفس میرسد بشود و آن هنگام که  
بر حضرت علی (ع) را از او و در هر مرتبه بیست بار نشد و در دو بار بصیرت و  
ظاهر میکند نفس طاعت بر شروع میکند طلب در دعا با حق  
صیقل حقیقت بهین و اشکار شدن افکار افس و آغاز و قتل و معاصات  
و دعا است و دلیل دعا بقوله تعالی است عَمَّا وَعَوَهَا وَقَالَ عِلْمًا  
و این از هر دو مصادیق است بزرگ دعا یا آنچه بلند تر از آن شده بود  
قرآن الی الله در مقام رهبا نیست و التواضع و التواضع میکند در حق  
و دعا است و این بیانات نفس است از عفت و عفاف است و دعا است  
و دلیل بر این دعا بقوله تعالی است لا یجوز لکم فی فیه زنا ولا ذلایه و ما شبه  
از اعمال طلب است و در و این دعا از انوار حق است و دلیل

حرم قوتی دعا را است و من عظیم حرمت الله و تعظیم له عند ربه  
و حرمت حق و واجب المراءات است و اول در وجه ان عظیم امر و حق  
المبیت را از داوود هم از عذاب کرد و این صورت خصوصیت است بر آنچه  
دفع از پیش از نفس خود و من از داوود خواستن فریب کرد و این صورت  
بیدا لکیت با جرئت و عز و ولایت برای لذت و راحت نفس و من از داوود  
ملا حظت حد و اجتهاد خود کرد و این صورت نندیدن است بر ادا این حد  
خالت و مقام خود بر پیشی است که نوعی از نب بر پیشی است و در وجه  
وجه ان جاری ساختن خبر حق و امتا و حق است که ظاهر این برای  
نکلت و در محبت از ان از داوود نص و داوود نص عتبد از بدلیل  
ان شبها بر نفس که غلبه بر نفسی از داوود عتبد و ان نص و ان نص  
محبت او را از خود و تو هم غیر از داوود که اصابت در غیر ما بود و یکدیگر  
صنعت خلت است و در وجه سبب صحت است انصاف است از خود  
جزات و صحت عز و دانست ان داخل امر و صحت شرف و ان که  
نعمان سبب و دلیل اعلا مراتب کثرت است از اجل ان نص  
انصاف و عتبت الله محلب بر الله الین دستم از ان که قول عالم  
الایضا که این انصاف است از انصاف انصاف است انصاف است انصاف است



دین استقامت شمع از نور آید و الا درین دلیل نهیب قلنا انما  
 قال لا احب الايمان ليه و جهنم و حی الذی یقول السحوات و الارض  
 حیثما نسلم و اما آثار الشکرین است و دلیل استقامت قول تعالی  
 است و انتم کما امرت و قوله تعالی فاستجبوا لیه و اذ الیه و دلیل  
 استقامت در سیر و مقام جمع الجمع است که هر مردی که بگوید و است  
 بالله و عز الله است و این را نیز در سیر و مقام است که مقام سیر الی الله  
 است و ان محض واحد پس اصل استقامت است و دلیل قول تعالی  
 تعالی است فتوکلوا الیکم مؤمنین و قوله تعالی و علی الله تکیه کل  
 المؤمنین و دلیل مؤمنین قول تعالی است در مقام حکایت از مؤمنین  
 الیه یومنون و احوض امرها الی الله ان الله متعبیر بالعباد و باید است  
 که هر کس بگوید و فوج سبب است و فوج است از توکل و استقامت  
 دلیل و سبب و فوج سبب نیز هست و دلیل الیه قول تعالی انما یستقام  
 فی الیم و اهر اهر الزما ما لا یلک و مؤمنین و حفظ الیه می کند و دلیل  
 استقامت قول تعالی است فلا یتوکلون علیکم و یتوکلون علی الله  
 یتوکلون علی الله و اید استقامت هر یک از اینها و دلیل و استقامت  
 و باید است که چون این مطلب را که بعد از این از این است و

مؤمن

و دخول سور ابواب در شمع در معانی از اول زغایب بیکت اعلا  
 تا انکه بعد از این از مقام تو است مطمن شود درین حکم مطمن  
 قلب بر و نصیرت می کند بر بسوی حق و یا اعظم حمت و انباء  
 حقین خشت بر می شود و در اخلاص بر حرم ساخن عمل از درین  
 عمل از شوق نفس عمل بسوی عوچی تا غرض بر کار میل می کند  
 عقلان بهدین و اما سبب اعلم و دانستن و انما است عادت با این استقامت  
 در سلوک بسوی حق یا محقق در سلوک و قطع نظر از فعل و قول  
 و توحید خود بر این می باشد و از توکل و از کلماتش امر خود محقق از راه  
 و توحید می بیند که بر در این مقام تسلیم می کند چیزی را که از امر خود است  
 و شایسته است و در مقام و انما است سجدت های افسرد و از شایسته  
 نیست و اما اشغال در آنجا بره از امر و شوق عقلان از اینها که در مقام  
 بر روی سرع و با روی محو و این را ثبات ملکات فاضله و در مقام مقام  
 اطینان قائم شود و ان ملکات فاضله را اخلاص و حسن گویند و در این  
 چهار اخلاص است و باید که در این است که را در این است که در این  
 اهل سلوک صوفیه نامند و در مقام علم بهدین اخلاص است که در  
 این صوفیه مورد و در این است که در این است که در این است که در این





























و چنانچه و قوله تعالى است لَوْ جِئْنَا بِكُم بِاللَّهِ تَوَّابًا و قوله تعالى است وَجَدَ  
اللَّهُ عِشْقَهُ و وجود در اینجا نصیر است از نظر محققین چون و دلیل بر این  
 قوله تعالى است فَاَخْلَعَ عَيْنَكَ و دلیل بر این قوله تعالى است وَجَدَ كَلِمَتَهُ  
 اِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و هو اشارة به صفت است نظیر شمس و ماه و زمره و غیر  
 و حق علم است برای حقیقت وجود واجب تعالى در صفت مشیت است ازین  
 خود محقق بجهت نیست و مبین فاعل از باب بیان محقق العلم است که اظهار  
 ایمان نماید در مکان علم از به راه مظاهر قدرت که در این مضمون است  
 و دلیل بر قول قوله تعالى است وَمَا رَسَيْتُ اَدْرَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ عِنْدَ كُلِّ  
مُوجِدٍ قَوْلٍ تَعَالَى است شَهِدَ اللَّهُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ و قوله تعالى قُلْ هُوَ اللَّهُ  
اَحَدٌ و قوله تعالى وَلَا يَكُنْ لِّلَّهِ اِلَهٌ اَوْ تَصِفُهُ و قوله قُلْ سُبْحَانَ عِلَاقِ  
سَمِئَاتٍ و قوله قُلْ سُبْحَانَ عِلَاقِ و قوله قُلْ سُبْحَانَ عِلَاقِ و قوله قُلْ سُبْحَانَ عِلَاقِ  
الْعِظَامِ و قوله قُلْ سُبْحَانَ عِلَاقِ و قوله قُلْ سُبْحَانَ عِلَاقِ و قوله قُلْ سُبْحَانَ عِلَاقِ  
 در اشارة به صفت وجود واجب را چنانچه در اینجا و انصاف بر این است  
 و چنانچه که در اینجا القوی نیست که میگوید موطن علم همان است و مستطاب است  
 و خطای از غیر و کلمات است و اینها را میگویند و اینها را میگویند و اینها را میگویند  
 مکتب است و در این قبضه میگویند و اینها را میگویند و اینها را میگویند

عمود

عمود بر عاقبت عناصر از بعد است و این است و این است و این است و این است  
 ذکر خطای هم میماند و در این عیب الخلیف است و در این عیب است  
 در این است و تصور وجود در این تعبیر این را نال میشود و در این  
 و شوق زیاده میگردد و این از این است چنانچه در غیبه است که ظاهر مشق  
 در این است و اینها را میگویند و اینها را میگویند و اینها را میگویند  
 فضا و منای است چنانچه در این است و اینها را میگویند و اینها را میگویند  
 چنانچه در این است و اینها را میگویند و اینها را میگویند و اینها را میگویند  
 میشود و در این خلاصه است و اینها را میگویند و اینها را میگویند  
 الحشاش و وصولی با در غناء است و اینها را میگویند و اینها را میگویند  
 غیبی است که از اینها میگویند و اینها را میگویند و اینها را میگویند  
 و در این غناء و غناء و غناء و غناء و غناء و غناء و غناء و غناء  
 و اینها را میگویند و اینها را میگویند و اینها را میگویند و اینها را میگویند  
 طریق عالم امان شود که اینها را میگویند و اینها را میگویند و اینها را میگویند  
 بقیه اینها را میگویند و اینها را میگویند و اینها را میگویند و اینها را میگویند  
 شاهد بر اینها است و اینها را میگویند و اینها را میگویند و اینها را میگویند  
 انار است که یکی از اینها را میگویند و اینها را میگویند و اینها را میگویند

ع

















۳۰۰

۱۱۵۷  
۱۱۵۸

۱۱۹۹



2.2

2.1







